شاهنامه و ارمنیان

تالیف
ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0746-0 شابک ۹٦٤-۰٦-۰۷٤٦-۰

ՇԱՀՆԱՄԵՆ ԵՎ ՀԱՅԵՐԸ

Էդիկ Բաղդասարյան
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0746-0 شابک ۹٦٤-۰٦-۰۷٤٦-۰

شاهنامه و ارمنیان

تالیف
ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

شابک ۰-۰۷۴۶-۰۶-۹۶۴ ISBN 964-06-0746-0

فهرست

پیشگفتار ۳

۱. نگاهی به زندگی فردوسی و شاهنامه او ۴

۲. شاهنامه در منابع ارمنی ۶

۳. بررسی حماسه های ملی ایران و ارمن ۱۱

۴. ارمنیان در شاهنامه ۲۵

۵. پژوهش ارمنیان در باره شاهنامه ۳۸

۶. ترجمه های ارمنی شاهنامه ۴۱

۷. کتابنامه ارمنی فردوسی و شاهنامه ۴۴

۸. منابع و مآخذ ۴۶

بمنظور کاهش هزینه های چاپ ، صفحه بندی کتاب با حروف ریز و فشرده تهیه گردیده است. از این رو از خواننده گرامی پوزش می خواهیم.

نام کتاب : شاهنامه و ارمنیان

نویسنده : ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)

ناشر : مولف

نوبت چاپ : نخست ۱۳۸۰

شمارگان : ۱۰۰۰

چاپ : احسان

قیمت : ۵۰۰ تومان

پیشگفتار

ایرانیان و ارمنیان از زمان های بسیار دور ، که نمی توان بدرستی درازنای آن را مشخص کرد ، احتمالا" ازهمان سپیده دم تاریخ با یکدیگر مناسبات و روابط بسیار نزدیک در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشته اند. رشته های اصلی فکری و معنوی آنان با انعکاس در دین و آیین، آداب و سنن، اسطوره ها و حماسه های ملی، زبان و ادب از دیرباز به یکدیگر گره خورده و با پژوهش های علمی گسترده ای که در خصوص فرهنگ و زبان مشترک دو ملت، در میان ارمنیان حداقل از یک و نیم قرن پیش انجام گرفته است، روز به روز جنبه های جدید تری از این همنشینی و هم آوازی و هم فکری ملل کشف می گردد. خوشبختانه در سالهای اخیر نیز پژهشگران ژرف اندیش ایران به تحقیق در باره فرهنگ و تاریخ ارمن و مشترکات آن با فرهنگ ایران می پردازند.

تاریخنگاران و نویسندگان ارمن از سده پنجم میلادی که کتابت جدید ارمنی به واسطه اختراع حروف الفبای ارمنی توسط مسروپ ماشتوتس شکل گرفت، در آثار خود که منابع بسیار غنی تاریخی و فرهنگی محسوب می شوند همواره در باره جنبه های مختلف زندگی ایرانیان چه بصورت موردی و پراکنده و چه بصورت جامع و اختصاصی اطلاعات ارزشمندی نگهداری کرده اند و بسیاری از آنان برای روشن کردن نقاط تاریک تاریخ ایران ارزش حیاتی دارند. با رستاخیز فرهنگی جدید ایران که پس از انقلاب ملت ایران پدید آمده است، یکی از رشته های مورد پژوهش، بررسی مشترکات فرهنگی و تاریخی ایرانیان و ارمنیان، بررسی تاریخ و فرهنگ ایران از دیدگاه منابع غنی ارمنی (از سده پنجم میلادی تا کنون) و نیز بررسی انعکاس فرهنگ ایران در میان ارمنیان بوده است.

یکی از منابع بسیار ارزشمند در بررسی مشترکات ایرانیان و ارمنیان "شاهنامه" فردوسی است که منعکس کننده اسطوره و حماسه و تاریخ ملی ایران می باشد. کتابی که نگارنده به جامعه اهل ادب و اندیشه پیشکش می کند نتیجه بررسی هایی است که از حدود یک قرن پیش در زمینه شاهنامه شناسی ارمنیان صورت گرفته است و نگارنده علاوه بر نظریات اندیشمندان و نگارندگان دیگر، مطالب جدیدی نیز اضافه نموده است.

با توجه به اینکه در زمینه زندگی و فعالیت های فردوسی و تشریح بخش های مختلف شاهنامه پژوهش های زیادی صورت گرفته است، بنابراین نگارنده در این خصوص به اجمال بحث خواهد کرد و توجه بیشتری به بحث اصلی تحقیق یعنی

پژوهش ارمنیان در مورد شاهنامه، انعکـاس مناسـبات فرهنگـی و تـاریخی ایرانیـان و ارمنیان در شاهکار فردوسی و مطالب دیگر مبذول داشـته اسـت. بخـش هـایی از ایـن کتاب پیشتر در جراید توسط نگارنده چاپ شده بود. امروز متن کامل آنها ارائـه مـی شود.

نگارنده پژوهش خود را با این امید ارائه می دهد کـه جامعـه اهـل تحقیـق در قبال نادرستی هایی که احتمالا" در کتاب روا داشته یا به دیـده اغمـاض بنگرنـد و یـا ترجیحا" منت گذاشته وی را از کمی ها و کاستی ها و نادرستی ها آگاه سازند.

ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)
تیر ماه ۱۳۷۳، تهران

۱– نگاهی به زندگانی فردوسی و شاهنامه او

حکیم ابوالقاسم فردوسی در حدود سال ۹۴۰ م. (۳۳۰ه.ق.) در فاز یا پاز توس در یک خانواده دهگانی تهیدست شده زاده شد. دهگانان در آن زمان صاحبان املاک و طبقه اشراف کشاورزی را تشکیل می دادند. در سال ۹۷۶ (حدود ۳۶۵ به سن ۳۵ سالگی) نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ تا ۷۱ سالگی به سال ۱۰۱۱ (۴۰۰ه.ق.) آن را به پایان رسانید. ماخذ عمده شاهنامه فردوسی، شاهنامه منثور ابومنصوری است که در اواسط سده چهارم هجری به حکم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی فرمانروای توس تدوین شد و علاوه بر این روایات مختلف شفاهی و کتبی بدست فردوسی افتاد و وی مجموع آنها را در شاهکار جاوید خود جای داد. وزن شاهنامه بحر متقارب "وزن حماسه های ایران" است. فردوسی معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را در طی داستان های خود آورده است وی پس از ختم شاهنامه آن را از توس به غزنین برد و به محمود غزنوی تقدیم کرد. فردوسی پس از مسافرت به این شهر بر خلاف انتظار خود مورد توجه و محبت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایات سلطان محمود تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو دهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم فردوسی گشت چنانکه بنابر همان روایات همه درهم های محمود را بخشش کرد لیکن دلایل اختلاف و کدورت فردوسی و محمود از این قرار بود:

۱- اختلاف مذهبی میان فردوسی شیعه مذهب و محمود سنی مذهب که هر دو در عقیده خود راسخ بودند. این امر از هجونامه ای که فردوسی برای محمود سروده است بخوبی بر می آید.

۲- اختلاف عقیده محمود و فردوسی بر سر مسایل نژادی و ملی. فردوسی محققا" ایرانی وطن پرست بود و در شاهنامه نیز به حکم شرایط حماسه ملی ناگزیر همواره دشمنان ایران را مانند تازیان و ترکان به بدی یاد کرده است و بالعکس از ایرانیان همواره به نیکی سخن گفته و ارمنیان نیز همواره در کنار ایرانیان دیده می شوند.

۳- خست ذاتی محمود که فردوسی به آن اشاره کرده است او را از دادن پاداشی که قول داده بود مانع شد. چنانکه پاداش محمود در برابر رنج سی ساله شاعر بسیار حقیر می نمود فردوسی در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت (سال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵م. و ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه.ق.) و مدفن وی در توس می باشد و آرامگاهی که در

سال ۱۳۱۳ ه.ش برای او ساخته اند در محل تقریبی مدفن اوست. در شهریور سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ه.ش.) از خاور شناسان و دانشمندان کشورهای مختلف جهان از جمله از ارمنستان دعوت به عمل آمده که در جشن هزاره فردوسی شرکت کنند، نخستین جلسه کنگره فردوسی به ریاست حاج محتشم السلطنه در تهران تشکیل شد که تا هفدهم شهریور ماه ادامه یافت. سپس هیئت مهمانان به اتفاق رضاشاه به مشهد رفتند و آرمگاه فردوسی را در ۲۰ مهر ماه گشودند.

× × ×

شاهنامه فردوسی که عده ای آن را نامه یا تاریخ شاهان و گروهی دیگر آن را نامه شهر یا کشور ایران دانسته اند مجموعه ای از داستان های افسانه ای، حماسی و تاریخی ایران است. اولین بار موسی خورنی تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی بخش هایی از آن را در کتاب "تاریخ ارمنیان" خود تحت عنوان "از افسانه های پارسی" گنجانده است. یک قرن بعد از او در زمان انوشیروان همت به گردآوری داستان های مردمی و حماسی شد. آخرین متن پهلوی آن که شامل کیومرث (نخستین انسان و پادشاه مطابق با اساطیر ایرانی) تا خسرو پرویز بود در زمان یزدگرد سوم (۶۵۱-۶۳۱م.) گرد آوری شد. این مجموعه ها در پهلوی به "خداینامه" نامیده می شدند. شاهنامه های گردآوری شده در سده های ۹-۸ م. به عربی ترجمه شده اند.

در سال ۹۵۷ م. بر اساس خداینامه و آثار دیگر زبان پهلوی و ترجمه های عربی آنها شاهنامه منثور زبان دری موسوم به ابومنصوری که در بالا یادآوری شد، پدید آمد. این شاهنامه توسط شاعرانی چون مسعودی مروزی (تنها سه بیت از او باقی مانده) دقیقی (۹۸۸ بیت از او باقی مانده) و فردوسی (حدود ۵۵ هزار بیت) به نظم در آمد.

شاهنامه از نظر ساختاری به ۵۰ بخش تقسیم شده که هر بخش شامل یک "پادشاهی" یا داستان نامیده شده است و از نظر حجم با یکدیگر برابر نیستند. مهمترین داستان های شاهنامه عبارتند از "زال و رودابه"، "هفت خوان رستم"، "داستان اسفندیار"، "رستم و سهراب"، "سیاوش"، "رستم و اسفندیار" و جز اینها، شاهنامه را می توان به سه دوره عمومی تقسیم نمود: اسطوره، حماسه و تاریخ.

دوره اساطیری از عهد کیومرث آغاز شده تا ظهور فریدون ادامه می یابد شاهنامه منعکس کننده پیکار نیکی و بدی است و اغلب این نبرد به صورت مقابله عدالت و بی عدالتی نمایان می گردد و بیانگر تصاویر هنری پیکار بی امان بین ایران (منبع نیکی) و توران (منبع بدی) است. دوره حماسه یا پهلوانی شاهنامه شامل

دلاوری های وصف ناپذیری قهرمانان ملی ایران برای حفظ آزادی میهن ایـران اسـت و این داستان های حماسی از جمله شکوهمندترین جلوه های مبارزه ملی بـرای آزادی و استقلال ملی و مردمی است. این دوره از قیام کاوه تا قتل رستم را در بر می گیرد.

در دوره تاریخی شاهنامه، تاریخ ایران با توجـه بـه دوران حکومـت پادشـاهان سلسله های مختلف بیان می شود. در شـاهنامه از چهـار سلـسله بحـث شـده اسـت: ۱- پیشدادیان، ۲- کیانیان، ۳- اشکانیان، ۴- ساسانیان.

در بخش تاریخی شاهنامه اطلاعات زیادی در باره ارمنیـان و دیگـر همـسایگان ایران وجود دارد. اطلاعات مربوط به ارمنیان به رویداهای سده ششم و هفـتم مـرتبط هستند.

فردوسی در نقل روایات از مآخذ خود نهایت امانت را بکار برده و در وصـف مناظر طبیعی، میدان های جنگ، خصایص پهلوانان، کمال مهارت را نشان داده اسـت. داستان های عشقی شاهنامه با آنکه آمیختـه بـه عناصـر حماسـی اسـت، امـا جـذاب و دلکش است. در مقدمه شاهنامه و آغـاز و پایـان سرگذشـتها، فردوسـی بـه حکمـت و موعظه می پردازد. بطور کلی شاعر در بیان افکار و نقل معانی و سادگی زبان و فکـر و روشنی سخن و استحکام و انسجام کـلام بـه حـد اعـلای فـصاحت و بلاغـت ممکـن رسیده است. بدون شک شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از آثار جاودانی ادبـی بـاقی خواهد ماند.

۲– شاهنامه در منابع ارمنی

۱-۲-چکیده

پیش از اینکه افسانه ها، اساطیر و داستان های حماسی و قهرمانی ایران در مجموعه های شاهنامه [از جمله خداینامه (سده هفتم م.)، شاهنامه ابومنصوری (۹۵۷م.)، شاهنامه فردوسی (۱۰۱۱-۱۰۱۰)] به رشته تحریر در آیند، انعکاس خود را در ادبیات باستانی ارمنی یافته اند. روایت ارمنی داستان اردشیر بابکان توسط آگاتانگغوس تاریخنگار ارمنی سده پنجم نگهداری شده است (در واریانت لورانتی ترجمه یونانی). موسس خورناتسی یا موسی خورنی در باره داستانهای رستم، آژداهاک بیوراسب، و فریدون در کتاب تاریخ ارمنیان خود یاد کرده است. یرزنیک کوغباتسی فیلسوف ارمنی سده پنجم م. در باره اعتقادات ایران باستان، سبئوس در مورد خسرو و شیرین مطالبی نگاهداری کرده اند. بخشی از روایات داستانی رستم، اسفندیار و آژداهاک را گریگور ماگیستروس (۱۰۵۸- ۹۹۰م.) حفظ کرده است.

اولین بار کستاندین یرزنکاتسی (۱۲۵۰ تا ۱۸- ۱۳۱۴) در باره شاهنامه منظوم در ادبیات ارمنی یاد کرده است و با بحر متقارب آن شعری نیز سروده است. از سده ۱۸م. به بعد به کرات در مورد شاهنامه فردوسی در آثار خاور شناسان و ادبیات هنری ارمنی یاد می شود.

۲-۲- روایات حماسی و افسانه ای ایران در تاریخ ارمنیان موسی خورنی

مناسبات ایرانیان و ارمنیان در گذشته همه جانبه بوده در آثار فرهنگی هر یک از این دو ملت مقاطعی از تاریخ و فرهنگ ملت دیگر انعکاس یافته است. همانگونه که اطلاعاتی در باره ارمنیان در شاهنامه فردوسی نگهداری شده به همان گونه نیز روایات حماسی و افسانه ای ایران در منابع ارمنی انعکاس یافته اند و در واقع منابع مهمی جهت بررسی چگونگی پیدایی و تحول تاریخ حماسی ایران به شمار می روند. پس از یورش تازیان به ایران زمین بسیاری از منابع فرهنگی دوران باستان به باد نیستی سپرده شد و و اکنون صرفا" با مراجعه به منابع ملل دیگر می توان در آن موارد آگاهی یافت.

یکی از اینگونه منابع که اطلاعات گرانبهایی در باره ایران در خود حفظ نموده کتاب «تاریخ ارمنیان» اثر موسس خورناتسی(موسی خورنی) مورخ سده پنجم

ارمنی است. این تاریخنگار در کنار اینکه تقریبا" در سراسر کتاب از ایـران یـاد مـی کند با این حال یک فصل جداگانه تحت عنوان «از افسانه هـای پارسـی» بـه بررسـی روایات حماسی ایران اختصاص داده است. بخش نخست این فصل تحـت عنـوان «در باره آژداهاک بیوراسب» قرار دارد. با توجه به اینکه خورنی تحصیلات خود را تحت تأثیر فرهنگ یونان کسب نموده و تحت تأثیر این فرهنگ قرار داشت امـا بنـا بـه در خواست ساهاک بـاگراتونی حـاکم ارمنـستان و مـشوق او در نگـارش کتـاب تـاریخ، اطلاعات گرانبهایی را در زمینه افسانه ها و حماسه ایران به یادگـار گذاشـته اسـت. از مندرجات کتاب تاریخ آگاه می شویم که این اثر باید پیش از سـال ۴۸۲ م. بـه پایـان رسیده باشد. در واقع حدود پنج قرن پیش از فردوسی، مورخ ارمنـی در بـاره حماسـه ایران سخن گفته است. در این بخش افسانه های آژداهاک و فریدون ارائـه شـده انـد. اگر چه خورنی به اختصار این داستانها را بیان می کند اما خطوط اصلی آنها را حفـظ می نمایـد. بخـش دوم ایـن فـصل تحـت عنـوان «در بـاره اطلاعـات موثـق راجـع بـه بیوراسب» قرار دارد. در اینجا خورنی در باره اصـلیت و زمـان بیوراسـب توضـیحات بیشتری ارائه می دهد و دلیل شورش مردم و کشته شدن وی را بیان می کند.

خورنی در بخش های دیگر کتاب خود در باره رسـتم پهلـوان سیـستانی سـخن می گوید و اشاره می کند که پارسیان معتقدنـد کـه "رسـتم سـاگچیک (سـگزی) بـه اندازه یکصد و بیست پیل قدرت داشت». (تاریخ خورنی، کتاب دوم، فصل ۸).

همانگونه که اشاره شد خورنی در بخش های مختلف اثر خود در باره خانـدان های حکومتی ایران، چگونگی قـدرت یـافتن آنهـا، ارتبـاط آنهـا بـا دسـتگاه حاکمـه ارمنستان و در مواردی افسانه های مربوط به آنها سخن گفتـه اسـت کـه بررسـی آنهـا خارج از حوصله این مقول است.

۳-۲- روایات افسانه ای ایران و گریگور ماگیستروس پاهلاوونی

گریگور ماگیستروس (۱۰۵۸- ۹۹۰م.) یکی از چهره هـای نامـدار ارمنـی در سیاست، فلسفه و علوم بـود و از شخـصیت هـای برجـسته سیاسـی در زمـان پادشـاهی باگراتونی و سـپس بیـزانس بـه شـمار مـی رود. در سـده ۱۱م. سـلجوقیان از شـرق و بیزانس از غرب ارمنستان را تحت فشار قرار می دهنـد و دربـار بـاگراتونی ارمنـستان دچار تزلزل و تضعیف می گردد. در چنین شرایطی گریگور ماگیستروس که صاحب ناحیه ای به نام بجنی (**bejni**) و اراضی اطراف آن در ارمنـستان شـرقی بـود امـلاک خود را به بیزانس می بخشد و به جـای آن قیـصر برخـی نـواحی از میـانرودان (بـین

النهرین) را به او می دهد و او را به عنوان حاکم (ماگیستروس یا بدشخ) آنجا می گمارد. او با فعالان سیاسی و اجتماعی ارمنی و بیگانه به نامه نگاری می پردازد. نامه هایی از او که به ما رسیده حاوی اطلاعات ارزشمند تاریخی و ادبی، فولکلور و اساطیر ارمنی مردمان همسایه است. در این نامه ها تحت عنوان «نامه های ماگیستروس» قطعات جالبی در باره روایات افسانه ای ایران نگهداری می شود. این اطلاعات از ان جهت ارزشمند هستند که از زمان آگاناتگغوس و موسی خورنی تا سده ۱۱ میلادی (عصر ماگیستروس) ارمنیان با حماسه ایرانی آشنایی داشته اند و این آگاهی ها چنان است که برخی از آنها حتی در شاهنامه و دیگر منظومه های حماسی ایران نگهداری نشده اند.

ماگیستروس در یکی از نامه های خود در باره عزیمت رستم به مازندران (در شاهنامه در بخش "هفت خوان رستم") و برخورد او با اژدها سخن می گوید اژدها هنگام شب به رستم نزدیک می شود یعنی زمانی که او در خواب بود تا بتواند پهلوان را ناگهان از بین ببرد لیکن رخش (اسب رستم) هشیارانه هنگام نزدیک شدن اژدها صاحب خود را بیدار می کند اما اژدها ناگهان ناپدید می گردد این کار سه بار تکرار شده رستم به خاطر بیدار شدن بی جا بر رخش غضبناک می شود.

ماگیستروس داستان فوق را بطور فشرده در نامه های خود ذکر می کند اما این امر حائز اهمیت است که فردوسی در شاهنامه خود محل وقوع برخورد رستم و اژدها را قید نمی کند اما ماگیستروس آن محل را در نزدیکی کوه «داباوانـد» (دماوند) یاد می کند. مطلب دوم این است که در نامه های ماگیستروس، اژدهای یاد شده کسی جز خود دوزخ نیست (او این نام اژدها را به صورت های دیوغغ(dyughegh) و (یوزغ (dyuzegh) یاد می کند که دومی صحیح تر و همان واژه دوزخ فارسی است).

ماگیستروس بلافاصله بعد از نبرد رستم و دوزخ به جنگ رستم و اسفندیار می پردازد. ماگیستروس نام رستم را به صورت رُستُم (rostom) یاد می کند که تا امروز نیز در میان ارمنیان اینگونه تلفظ می شود و اسفندیار را به صورت اسپاندیار یاد می کند. (این نام به صورت های اسپاندارات و اسپاندیات در منابع ارمنی بکار رفته است (فارسی باستان spantasata، اوستایی spentodata به معنی پاک داد در فارسی میانه spandyat). ماگیستروس در باره رستم و اسفندیار یاد می کند که رستم هنگامی که در خواب بود شخصی به نام اسپاندیار (اسفندیار) در نزدیکی کوه دماوند به او می رسد و .... در شاهنامه ده ها صفحه به این داستان اختصاص یافته

اما قطعه ای که ماگیستروس نگهداری کرده در شاهنامه موجود نیست. در شاهنامه بطور کلی اسفندیار در شرق ظاهر می شود و هیچ اشاره ای به حضور او در نزدیکی کوه دماوند در آن نشده است. ماگیستروس در قسمت های دیگر نیز به اسفندیار اشاره می کند و در جایی دیگر راجع به انزوای او در کوه سبلان سخن می گوید که در منابع دیگری هیچگونه اطلاعاتی در این باره موجود نیست. چنان که پیداست داستان های حماسی ایران با گسترش از شرق به غرب از ویژگی های محلی برخوردار شده اند . سبلان یکی از پیامبران قدیمی و نیز نام کوهی در سه فرسخی اردبیل است و به نظر می رسد داستان مربوط به سبلان (ساوالان) با یکی از رویدادهای حماسه ایران وحدت یافته و ماگیسترس نیز از همین داستان محلی بهره گرفته است.

در کشورهای همسایه ارمنستان غیر از این که روایات گوناگونی در باره حماسه ایران رایج بود پرستش اسفندیار نیز رواج داشت. در این باره نیز ماگیستروس مطالبی در نامه های خود نگاهداری کرده است. در مورد پرستش اسفندیار موسس کاغانگاتواتسی مورخ ارمنی سده هفتم نیز مطالبی ضبط کرده است.

اسفندیار در کتاب سبئوس مورخ ارمنی سده هفتم نیز قید شده اما به عنوان یکی از پهلوانان مشرق زمین (آسیای میانه امروز). بنابراین مشخص می شود که بسیار پیش از ماگیستروس و فردوسی در سده هفتم میلادی اسفندیار در میان ارمنیان به عنوان یک قهرمان شرقی- ایرانی شناخته شده بود.

۴-۲- شاهنامه و کستاندین یرزنکاتسی

چنانکه اشاره شد روایات و داستان های حماسی و افسانه های ایران از دیر باز در ارمنستان برای مردم و نگارندگان آشنا بود. مضامین شاهنامه بویژه پس از نیمه دوم سده ۱۱م. در فرهنگ عامیانه ارمنی رواج یافت. آنگونه که از منابع تاریخی بر می آید، ملت ارمنی همواره در شرایط سخت تاریخ خود به موتیف های حماسی و داستانی ایران پناه برده آنها را با روحیه و ویژگی های محلی خود سازگار نموده است و به هر نحو قهرمانان حماسی ایران را با قهرمانان حماسی ارمنی یعنی "دلاوران ساسون" پیوند داده است. بنابراین در زمان تاخت و تازهای ترکان سلجوقی در کشورهای مختلف از جمله در ارمنستان و برقراری سلطه آنها بود که عاشق های ایرانی هنگام گردش در شهرها و روستاها به روستاهای ارمنی نیز می رفتند و در میان مردم داستان های خود را تعریف می کردند و آواز می خواندند. شاهنامه چنان مورد

علاقه ارمنیان قرار داشت که حتی در کلیساها نیز تعریف می شد. کستاندین یرزنکاتسی شاعر نامی ارمنی در سده ۱۳ یک گواه قوی برای علاقه شدید ارمنیان به شاهنامه است (تولد دهه ۱۲۵۰، مرگ میان ۲۸- ۱۳۱۴). او چنین می نویسد: «مردی نشسته بود و شاهنامه را با صدا می خواند. بنابراین برادران (منظور برادران ایمانی- ا.ب.گ.) از من خواهش کردند چنان اشعاری بسرایم که بتوان آن را بروزن شاهنامه خواند، و من هم این شعر را ساختم تا آن را با صدای شاهنامه بخوانید».

در اینجا مراد از خواندن شاهنامه، آنگونه است که نقالان معمولا" در محافل عمومی برای مردم داستانهای شاهنامه را تعریف می کنند. آکادمیسین پروفسور مانوک آبغیان برای اثبات تأثیر این وزن شاهنامه در شعر ارمنی نمونه هایی از شاراکان های کلیسا ساخته کستاندین یرزیکاتسی و حتی گریگور نارکاتسی را ارائه داده است. از جمله بیت: «به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد» را با یک بیت شاراکان مقایسه می کند.

بنابر این از سده دهم میلادی به بعد که شاهنامه فردوسی تدوین شد وزن های آن در شعر ارمنی تأثیر گذاشت. البته نمی توانیم مدعی شویم که گریگور نارگاتسی شاعر نامی ارمنی (۱۰۰۳- ۹۵۱م.) همانگونه که کستاندین یرزنکاتسی متأثر شده، شعر خود را پدید آورده است. شعر کستاندین تنها از نظر شکل و ظاهر از شاهنامه متأثر شده است و از نظر محتوا کلا" از حماسه سرایی ایرانی متفاوت است. البته این امر طبیعی است زیرا کستاندین شعر خود را در محیط کلیسای مسیحی ارمنی می سرود و قاعدتا" می بایست محتوای مذهبی- فلسفی مد نظر می بود تا حماسه و اسطوره. شعر فردوسی شعر دنیوی، اما شعر کستاندین دینی و مذهبی است.

× × ×

بر اساس اطلاعات باستانشناسی، پرستش اسب در میان اقوام آریایی خوارزم، باختر و سغد در زمان باستان رایج بود. سیاوش به عنوان خدای اسب سوار محبوب ترین قهرمان در خوارزم به شمار می رفت. این محبوبیت سیاوش نسل به نسل تا زمان فردوسی منتقل شده است. روایات مربوط به سیاوش نه تنها در میان ملل فارسی زبان بلکه در میان همسایه آنها از جمله ارمنیان نیز رواج داشت. تصادفی نیست که تا کنون نیز یک نوع گل قرمز را در لهجه های ارمنی گل شاوارشاریون (shavarsharyun، aryun به معنی خون و shavarsh سیاوش) یا «خون سیاوش» (یعنی گل پدید آمده از خون سیاوش) می نامند.

همانگونه که پیشتر اشاره شد در طول قرن ها حماسه ایرانی در میان ملل دیگر چنان تأثیر گذاشته است که گاهی ملل دیگر روایات محلی این حماسه بزرگ را پدید آورده قهرمانان خود را با قهرمانان شاهنامه گاهی یکی کرده و گاهی خویشاوند ساخته اند. یکی از این موارد داستان «رستم زال» است که روایات متعددی از آن توسط نقالان ارمنی حماسه «دلاوران ساسون» به دوران ما رسیده است. تقریبا" تمام قهرمان روایت های ارمنی داستان «رستم زال» با قهرمانان حماسه ارمنی «دلاوران ساسون» خویشاوند شده اند. در یکی از آنها رستم به عنوان اهل ساسون معرفی می شود که هوهان فریادزن (به ارمنی **dzenov - hovhan**) (یکی از شخصیت های "دلاوران ساسون") عموی برزو دوست و رفیق او است. در یکی دیگر از روایات داویت (شخصیت اصلی حماسه "دلاوران ساسون") پدر برزو و در یکی دیگر زال پادشاه شهر ساسون می باشد. نقالان ارمنی تنها به ارمنی کردن قهرمانان داستان "رستم زال" قانع نشده اند بلکه تمام این داستان را با راه و رسم ها و عادات ملی و فرهنگ عامیانه ارمنی به در آمیخته اند به گونه ای که این داستان موضوع تاریخی پهلوان نامدار ایران را به عنوان هسته مرکزی در خود دارد اما کلا" تغییر و تحول یافته شکل تازه ای گرفته است و بیشتر حماسه «دلاوران ساسون» را به یاد می آورد تا «شاهنامه» را.

× × ×

بدین ترتیب چنانکه اشاره رفت مضامین شاهنامه چه در منابع نگارندگان و شاعران دوران باستان و چه در فرهنگ عامیانه مردم ارمنی زبان نفوذ و گسترش یافت. یکی از موتیف های شاهنامه که در ارمنستان محبوب و رایج بوده تاریخ واقعی و افسانه های زندگانی اسکندر مقدونی است. بنا به گواهی پژوهندگان نامی آن دسته از شعرای ارمنی که در باره این سردار نامی شعر سروده اند از جمله خاچاتور کچارتسی (وفات ۱۳۱۳- ۱۳۳۰م.)، هوانس یرزنکاتسی (۱۳۲۵- ۱۲۵۰م.). گریگرور آغتامارتسی (سده های ۱۶-۱۵) اسقف زاکاریا گنونیانتس و هواساپ سباستاتسی (سده ۱۶) و دیگران با شاهنامه آشنایی داشته اند و بویژه بخش مربوط به اسکندر را نیک می دانستند.

سایات نووا از شاعران نامی ارمنی سده های میانه در اشعارش به موتیف ها و قهرمانان ایران اشاره کرده است مثلا" در «عشق همچون آتش روشن است» او از رستم به عنوان سمبل قدرت و دلاوری یاد می کند. او در شعرها و سرودهای متعددی از قهرمانان ایران، رستم و حتی اسب او رخش، بهرام گور (تیر او)، فرهاد و شیرین

نام می برد و داستان ها و روایت های آنها را در مقـام تمثیـل و اسـتعاره بـه کـار مـی گیرد.

۳– بررسی حماسه های ملی ایران و ارمن

۱-۳- چکیده

حماسه های ملی دو ملت ایران و ارمن به عنوان همسایگان صمیمی در طول چند هزار سال نمی توانند جدا و منفک از یکدیگر باشند و تأثیرپذیری هر یک از دیگری امری طبیعی و حتمی بشمار می رود. شاهنامه فردوسی به عنوان محل تجلی تاریخ حماسی ایران از تأثیرات دلاوران ارمن چون موشغ مامیکنیان مبرا نشده از دیگر سو منابع کهن ارمنی نیز تأثیرات شدید حماسه ایران را ثبت کرده اند، آنچه که در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد بررسی جلوه های حماسی مشترک ایرانیان و ارمنیان است.

داستان حماسی ارمن دو بخش دارد، نخست روایاتی که عمدتا" در کتاب پرارزش "تاریخ ارمنیان" اثر جاودانی موسی خورنی تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی به جا مانده اند و دوم، حماسه دلاوران ساسون که روایات متعددی از آنها سینه به سینه تا زمان ما باقی مانده و از سده نوزدهم روایات مختلف این حماسه توسط پژوهشگران از زبان گویندگان و نقالان به ثبت رسیده است. تأثیر حماسه ایرانی چه بر روی دسته نخست و چه دسته دوم وجود داشته است.

به منظور آشنایی اجمالی با حماسه ارمنی بایسته است مختصری در باره ویژگی های آن سخن بگوئیم. موسی خورنی زمانی که در مورد حماسه قهرمانی تورک آنگغ (به معنی تورک زشت چهره) صحبت می کند از رستم سگزی نام می برد. بنا به نظر خورنی او فرزند باسکام و نوه هایک پیشوای قوم ارمن بود. او قامتی بلند، بدنی خشن، نگاهی قهارانه و قدرتی مافوق انسانی داشت که به علت زشتی او را آنگغ می نامیدند. او می توانست با ضربه دست صخره های عظیم را بشکافد، با ناخنهایش آنها را بتراشد و به تخته سنگ بدل ساخته باز هم با ناخن روی آنها شکل شیر نقش کند. در سواحل پونتوس به دشمن حمله کرده صخره های تپه شکل را از جا کنده و پشت سر آنها پرتاب نمود و در اثر امواج بوجود آمده از برخورد این صخره ها با آب دریا کشتی های دشمن یا غرق و یا به مناطق دور برده شدند. خورنی معیاری برای سنجش قدرت تورک آنگغ پیدا نمی کند (مانند پارسیان که قدرت رستم را به قدرت ۱۲۰ پیل تشبیه می کردند).

نام تورک آنگغ از دو نام اساطیری یکی خدای رعد و برق و توفان تارو، تارکو، توگو یا ترگا و نام خدای ارمنی آنگغ پدید آمده است. در ترجمه ارمنی

کتاب مقدس نرگال خدای سومر و اکد آنگغ ترجمه شده است و محل پرستش او ناحیه معروف آنگغ در ارمنستان بود است و تورک آنگغ به عنوان حاکم آنجا گمارده می شودو از همین جا نام خاندان آنگغ اخذ می شود، لقب آنگغ که در زمان خورنی به معنی زشت و بد ریخت ریشه یابی شده بود در واقع به معنی منسوب به خاندان آنگغ یا آنگغیان می باشد. نام تورک نیز در ریشه یابی مردمی به معنی داده شده یا داد و هدیه به کار رفته است (چنانکه که سبئوس تاریخنگار ارمنی قید کرده) پس در جمع به معنی هدیه خدای آنگغ یا چنانکه در زبان فارسی بکار می بریم آنگغ داد (همانند خداداد، الهه داد، بغداد) می باشد.

اینک اجمالا" به حماسه دلاوران ساسون می پردازیم.

در حماسه دلاوران ساسون چهار نسل قهرمانی وجود دارد:

۱- برادران ساناسار و باغداسار ۲- مهربزرگ (مهر شیرافکن) ۳- داویت ساسونی(با لقب تلور به معنی الکن) ۴- مهر کوچک. این چهار نسل با هم رابطه نَسُبی دارند. ساناسار و برادرش پایه گذار و پیشوای ساسون (ناحیه ای در ارمنستان باستان، واقع در غرب دریاچه وان) بودند. مهر بزرگ فرزند و جانشین ساناسار است. داویت هم فرزند و جانشین مهر بزرگ و مهر کوچک فرزند و جانشین داویت است. هر یک از آنها دارای روایات حماسی می باشد و نخستین بار در کتاب مقدس، تاریخ خورنی و توما آرزرونی، سفرنامه های پرتقالیان (آ. تنریرو ، م. آفونسو) و غیره از آنها یاد شده است. اولین بار بطور کامل در سال ۱۸۷۳ توسط گارگین سروانزتیان از زبان گرپو گوینده روستای آرنیست موش (در شمال ساسون و در غرب دریاچه وان) یادداشت و به چاپ رسید و پس از آن تا کنون بارها روایات مختلف آن گردآوری و به چاپ رسیده است.

در میان روایات حماسی چهار نسل یاد شده، داستان داویت ساسونی روانی و توفق بیشتری نسبت به دیگران دارد و بخش اعظم و کانون حماسه دلاوران ساسون را تشکیل می دهد بطوری که اغلب این حماسه را با نام حماسه ساسونتسی داویت یا داویت ساسونی می شناسیم.

حماسه دلاوران ساسون داستان حماسی چهار نسل است و از پیدایی خاندان ساسون آغاز شده با محبوس شدن مهر کوچک همیشه زنده و بی جانشین در میان صخره ها به پایان می رسد. در سراسر این حماسه نبرد و مبارزه در برابر بیگانگان جریان دارد. در داستان نسل اول، خلیفه بغداد یا یک پادشاه بت پرست بیگانه و دشمن ارمنیان است و به زور دختر پادشاه مسیحی یا ارمنی را به ازدواج خود در می

آورد و دوقلوی متولد شده از او (ساناسار و باغداسار) پدر یا پدر خوانده مستبد خود را به قتل می رسانند و مادرشان را آزاد می کنند و پس از دشواری های بسیار به یک کشور کوهستانی پناه می برند و دژ و شهر ساسون را بنا می نهند. در داستان نسل دوم نبرد و اختلاف میان یک مستبد بیگانه دیگر یعنی ملک مصر غیر هم کیش و مهر بزرگ قهرمان ساسون روی می دهد و این نزاع و جنگ با صلح به پایان می رسد. وقتی که مهِر بزرگ با زن ملک مصر همبستر می شود ملک صغیر مصر به دنیا می آید که دشمن اصلی ساسون بشمار می رود و دشمنی و خصومت جدیدی بوجود می آید بویژه این که داویت در ساسون به دنیا می آید. در داستان داویت این دشمنی عمق بیشتری می یابد و به مسئله پیچیده بدل می شود و از حال شخصی به وضعیت ملی و اجتماعی سیاسی تبدیل می گردد. یک رشته برخورد بوقوع می پیوندد و بویژه نبرد تن به تن داویت و ملک مصر روی می دهد و با مرگ ملک مصر به پایان می رسد. همین مخاصمه اما کمی ملایم تر در داستان چهارم ادامه می یابد، مهر کوچک با ساکنان شهر دشمن می جنگد و آنها را نابود می سازد و انتقام خون پدر را می گیرد و یا با نوه های کوزبادین تهدید کننده ساسون می جنگد، آنها را به اسارت در آورده و مجازات می کند. موضوع مهم دیگر مسئله ازدواج است که عمدتا" در کشورهای بیگانه صورت گرفته در نهایت به جنگ منتهی می شود. این ازدواج از طرف بیگانگان با توسل به زور انجام می شود.(خلیفه بغداد و یا زوینار **Dsovinar** ، پادشاه بت پرست) اما ازدواج افراد خودی با عشق آزادانه و بر اساس اصل برابری به وقوع می پیوندد (ساناسار- دغزون زام **Deghzoun Dsam** مهر بزرگ- ارمغان، داویت- خاندوت، مهر کوچک- گوهر). در جریان وقوع هر دو موضوع، توصیف و تشریح صحنه نبرد ها (جنگ، نبرد تن به تن، کشتی، مسابقه) جای مهمی به خود اختصاص می دهد و طی آن برتری های اخلاقی و بدنی قهرمانان خودی و عقیده شکست ناپذیری آنها در برابر دشمنان غیر هم کیش ارائه می گردد. ویژگی سازندگی و قدرت موروثی نیز موضوع دیگر حماسه را تشکیل می دهد در کنار این ویژگی ها، موضوعات متعدد دیگر نیز مسطح می گردند و به حماسه غنا و شور و هیجان ویژه ای می بخشند.

حماسه دلاوران ساسون از افسانه های کهن، سوژه های داستانی سنتی از آوازها و روایات تاریخی مردمی در قالب یک نظام واحد تشکیل شده است.

داستان ساناسار و باغداسار بر اساس افسانه های باستانی رعد و برق بنا شده، داستان های مهر بزرگ و کوچک بر پایه موتیف های اسطوره شناسی خدای مهر

(میترا) یعنی خدای روشنایی و آفتاب ارمنی و اقوام هند و اروپایی باستان، آمیخته به افسانه قدیمی و محلی محبوس شدن قهرمانان در صخر ها و غارها پدید آمده است.

پایه داستان داویت نیز، افسانه هند و اروپایی کهن نبرد رعد و برق تشکیل می دهد. تاریخ حماسه ارمنی در راستای محلی شدن قهرمانان افسانه ای و رفتار و کردار آنها و ارتباط با مکان واقعی جغرافیایی جریان یافته است. محیط جغرافیایی حماسه نخست ساسون (ناحیه، دژ، شهر) میهن قهرمانان افسانه ای می باشد با کوهها (کوه سیم یا نیشو یا سیاه، زُواسار، ماروتا با وانک خود) و رود و پل باتمانا و نواحی دور و نزدیک (موش، چاپاغجور، خلات، وان، وستان، مانازگرد، کاپوت کوغ، کاغزوان و غیره)، سپس کشور یا شهر مصر واقع در جنوب ساسون است. دیاربکر و حلب در قلمرو مصر قرار دارند. بغداد و خلافت آن جای خاصی به خود اختصاص می دهند.

کشور خلات و پادشاهی موصل نیز دشمن ساسون به شمار می روند. در برخی از روایات لوری و گرجستان، شهرهای ایران: تبریز، خوی و چند شهر افسانه ای (شهر مس، کشور دلیران، شهر سبز و غیره) نیز به عنوان دشمن ساسون یاد می شوند. مکان های واقعی جغرافیایی و دشمنی با حاکمان آنها خود گواه دوران تاریخی خاصی است. اگر چه عناصر اولیه حماسه دلاوران ساسون از زمان باستان سرچشمه می گیرند اما تحول و تطور داستانی آنها، طبقه داستان ها و بازسازی مجدد آنها توسط گویندگان و نقالان مردمی در اثناء سده های ۱۳-۷ صورت گرفته است و در درجه نخست در اثر مبارزه شدید ملت ارمنی در برابر خلیفه بغداد و حکام ایوبی مصر (۱۳-۱۲) پدید آمده اند. داستان ساناسار و باغداسار از نظر تشابه با داستان برادران شاهزاده آشور، کشتن پدر و پناه بردن به ارمنستان مرتبط می شود و تا حدی وقایع تاریخی سده هفتم پیش از میلاد را منعکس می سازد و بعدها در زمان خلافت اعراب بغداد (سده های ۱۱-۷م.) رنگ و آهنگ جدیدی به خود گرفته است. در تحول داستان داویت، مبارزات شدید اهالی ساسون در سالهای ۷۴۹ و ۸۵۱ در برابر تشدید نظام باج و خراج اعراب تأثیر و نقش داشته است. قیام نخست به رهبری هوهان فرزند دادا و دومی به رهبری هوهان باگراتونی و برادرزادگانش داویت و آشوت روی داد. این و دیگر نام های تاریخی به نام های قهرمانان تبدیل شده اند (هوهان طنین انداز یا فریادزن، داویت)، دشمنان قدیمی نیز به صورت نام های جمعی متجلی می گردند (خلیفه بغداد، ملک مصر).

* * *

تا آنجا که از آثار مکتوب بر می آید از سده پنجم میلادی به بعد برخی بخش ها و یا بخش های کامل حماسه ایران در ارمنستان شناخته شده و روان بوده است. مثلا" خورنی در پاسخ به در خواست ساهاک باگراتونی مرزبان ارمنستان اطلاعات اجمالی درباره آژدهاک بیوراسب (یعنی ضحاک) کردار و رفتار او، خدمت دیوان به وی، بوسه زدن شانه هاو بر خاستن مار از شانه های او به مرزبان می دهد. شخصی به نام هرودن (فریدون) او را با بندهای برنجی می بندد وبه کوه دمباوند (دماوند) می برد.

در بخش دیگری خورنی از رستم یاد نموده اضافه می کند که تورک آنگغ دارای نیروی زیادی بود اما خود معیاری برای سنجش این نیرو در اختیار ندارد آنگونه که پارسیان قدرت رستم ساگچیک (سگزی) را با نیروی ۱۲۰ پیل سنجیده اند.

سوار شدن سیاوش و کیخسرو بر اسب شبرنگ همانند جمله «شاه دلاور آرتاشس سوار اسب سیاه زیبا شد» است. کفش زرین توس جامه سرخ بر پا را به یاد می آورد که منحصر به آرگاوان می باشد در بند قرار گرفتن ضحاک در کوه دماوند همانند بسته شدن آرتاوازد از دلاوران کوه ماسیس در غار است. همین داستان در مورد میرانی قهرامان گرجی نیز وجود دارد.

در حماسه جدید نیز مشابهاتی وجود دارد. هم در حماسه دلاوران ساسون و شاهنامه، قهرمانان از قدرت مافوق طبیعی برخوردارند و دارای القاب هستند مثلا"در حماسه ارمنی داویت ساسونی را تلورtlor(یعنی اَلکَن)، پدرش را «مهر شیرافکن» و عمویش را «هوان طنین انداز» ، اسبش را «جلال کُرَه» لقب می دهندً.

همین مطلب را در شاهنامه نیز داریم. در اینجا به رستم تهمتن یا پیلتن، پدرش زال را زر (پیر، سفید مو) واسبش را رخش می نامند. بنابراین می توانیم ارتباطی میان داویت و رستم، مهر و زال، جلال و رخش تشخیص دهیم.

جنگ تن به تن خاندوت خانوم با داویت مشابه نبرد تن به تنسهراب و گردآفرید است. جنگ تن به تن رستم و سهراب با نتیجه ای مختلف همراه است در اینجا پدر پسر را می کشد اما در حماسه ارمنی داویت به دست دختر سلطان چملکر کشته می شود.

۲-۳- شاهنامه و حماسه ارمنی دلاوران ساسون

بسیاری از پژوهشگران که به بررسی حماسه ملی ارمنی پرداخته اند متفق القول هستند که این حماسه باید بصورت تطبیقی نیز مورد تحقیق قرار گیرد و در این میان مقایسه تطبیقی حماسه های ایران و ارمن ضرورت یافته است. مقایسه این دو حماسه نشان می دهد که هر یک از آنها دارای ویژگی های منحصر به خود می باشد. هسته اولی را تاریخ ایران و دومی را تاریخ ارمنستان تشکیل می دهد، موضوع و راستای اولی را تاریخ مبارزات ایرانیان در برابر ترکان اما موضوع دومی را تاریخ قیام ها و مبارزات ارمنیان در برابر تازیان تشکیل می دهد. تشابه هر دو حماسه که در زمان های مختلف روی می دهند در مبارزه آنها مقابل اشغالگران خارجی است. در حماسه نخست ایران در برابر توران و در دومی ارمنستان در برابر مصر مبارزه می کند. در هر دو حماسه، قهرمانان از نیروی فوق العاده برخوردارند و دارای القابی می باشند. مثلا" در حماسه ارمنی داویت ساسونی را تلور (به معنی الکن) پدرش را «مهر شیر افکن» و عمویش را «هوان طنین انداز» و اسبش را «جلال کُره» ملقب می کنند.

اینگونه القاب در شاهنامه هم موجودند مثلا" رستم را تهمتن یا پیلتن، پدرش زال را زر (پیر، سفید مو) و اسبش را رخش لقب داده اند. با مقایسه این القاب می توانیم داویت را با رستم، مهر را با زال و جلال را با رخش مطابقت دهیم.

در تمام حماسه ها بزرگی بدن قهرمانان و قدرت مافوق طبیعی آنها جلوه گر می شود . در شاهنامه نیز در باره رستم چنین آمده است که رستم از همان روز تولد چنان قدرتی از آفریدگار دریافتکرد بگونه ای که وقتی پا روی سنگ قرار می داد هر دو پا در آن فرو می رفت.

همین مطلب را نیز در حماسه دلاوران ساسون در مورد مهر بزرگ داریم:

«او بد می دوید چونکه بدنش بود سنگین
هنگام دویدن پاها فرو می رفت در زمین»

رستم در همان آغاز کار قدرت سرشار خود را به نمایش می گذارد. او در زمان نوجوانی به پیلی که بندهایش را پاره کرده بود حمله می کند و او را به اطاعت خود در می آورد. در حماسه دلاوران ساسون نیز، قدرت داویت کودک هنگام بازی با بچه های بزرگان مصر به صورت کشتن یا معلول کردن آنها ظاهر می گردد. هم رستم و هم داویت به می خوارگی علاقه دارند مثلا" رستم تنها پس از سه روز خوردن

و نوشیدن گـرز خـود را برداشـته بـه مـصاف سـهراب مـی رود. داویـت نیـز هنگـام میخوارگی از پیاله معمولی استفاده نمی کند.

هر دو قهرمان به یک نحو صاحب ابزار جنگ می شوند. داویت «شمشیر برق آسا» (تورکزاکی) و «جلال کره» (کورکیک جالالی) را از پدر بزرگ به ارث مـی برد و رستم صاحب «گرزی چون کوه پاره» و «رخش» می گردد.

در حماسه های ایرانی و ارمنی همانندیهای شگفت انگیزی در بـاره خطـوط و ویژگی های مافوق طبیعی قهرمانان وجـود دارد. هـر دو آنهـا دارای قـدرت شکـست ناپذیری، ویژگی رویین تنی و عظمت و زیبایی بدنی هستند. در هر دو حماسه منـشاء اصلی قدرت و شکست ناپذیری قهرمانان را آب تشکیل می دهد. در حماسـه ارمنـی، ساناسار و باغداسار از آب زایش می یابند زیرا نقالان گفتـه انـد کـه «خـاک زادگـان سال به سال اما اینان ماه به ماه بزرگ می شوند». آنها با خوردن آب چشمه و یا با شنا در آن قوی تر و رویین تن می شوند. جالب است که تقریبـا" تمـام قهرمانـان حماسـه دلاوران ساسون از برادران دو قلوی ساناسار و باغداسار تا مهر کوچک مـدام بـا آب در تماس هستند. ساناسار و باغداسار خانه ساسون را روی چشمه آب بنا می کنند زیرا به آنها گفته اند که:

«پسرم این آب، آب قهرمانان است
آنکه از این آب بخورد
پس از آن قهرمان می شود.»

آب حیات بخش به داویت قدرت و شکست ناپذیری می بخشد. او بـا شـنا در کاتناغبیور (**katnaghbyour**) چنان قدرتی بدسـت مـی آورد کـه حتـی نیـزه نـود پوتی (هر پوت ۱۶/۳ کیلوگرم) ملک مصر بر وی کارساز نمی شود.

آب در شاهنامه هم از چنین اهمیت و مفهومی برخوردار است. در اینجا چنین می خوانیم:

چو رستم زچنگ وی(سهراب)آزادگشت
بســـان یکی کوه پـــولاد گشـــت
خرامان بشـــد ســـــــوی آب روان
چـــون جان رفته گـــویا بیابـــد روان
(شاهنامه ص ۹۵)

اسفندیار نیز یکی دیگر از قهرمانان شکست ناپذیر "شاهنامه" است. او از ایـن ویژگی نه به خاطر شنا در آب بلکه به علت حمل زره زرتشت پیامبر برخـوردار شـده است. تنها نقطه ضعف و آسیب پذیر بدن، چشم او اسـت و رسـتم نیـز بنـا بـه توصـیه

سیمرغ تیری که از نی خاص تهیه شده بود در همانجا فرو برده وی را به قتل می رساند. در داستان داویت نیز اگر چه نقالان صریحا" اشاره نکرده اند اما از روایات چنین بر می آید که داویت ساسونی نیز دارای چنین نقطه آسیب پذیری بود که تنها دخترش در این باره آگاهی داشت و با ضربه آرام تیر او را می کشد.

این همانندی های حماسه ها را از طرفی نیز می توان مستقل از یکدیگر دانست و ریشه های آنها را باید در دورانی جستجو کرد که در شرایط طبیعی مردم منشاء حیات را در موضوعات مختلف می دیدند تا با استفاده از آنها از وقوع مرگ جلوگیری نمایند. این موضوعات و یا وسایل را برخی در آب ، دیگران در دنیای جانوارن و گروهی دیگر در مجموعه خدایان می یافتند، در تمام موارد علت نگرانی یکی بود اما موضوعات موجد این اندیشه ها متفاوت بودند. (در افسانه آلمانی زیگفید به جای آب، خون اژدها باعث آسیب ناپذیری می شد).

با این حال به امر جاودانگی کاملا" معتقد نشدند و با دیدن تجربه های تلخ زندگی به این نتیجه رسیده اند که مرگ اجتناب ناپذیر است و بنابراین یک نقطه آسیب پذیر روی بدن قهرمانان در نظر گرفته اند و بدین وسیله آنان نیز مرگ پذیر گردند.

مبارزه نیکی و بدی در حماسه های ارمنی و ایرانی بگونه ای همانند وجود دارد. در شاهنامه یزدان یا اهورامزدا یا هرمز به عنوان خدای نیکی و اهریمن خدای بدی ها است. خدای نیکی ها پدید آورنده زمین و آسمان وانسان و نور اما خدای بدی ها موجد قحطی، جنگ، بیماری همه گیر و تاریکی است. آسمان و ستارگان، انسان ها و جانوران نیکو تابع خدای نیکی ها هستند و دیوان، درندگان، جادوگران و ارواح پلید از خدای بدی ها تبعیت می کنند. اینها همواره با یکدیگر در حال مبارزه هستند و اگر چه همواره خدای نیکی پیروزمند است اما او در نهایت موفق نمی شود خدای بدی ها را کلا" نابود سازد و لذا این خدا نیز مرگ ناپذیر است.

دیو سپید، سنجد، پولاد، ارژنگ، دیو اکوان، گرگ، اژدها و غیره به عنوان یاران اهریمن از قدرت فوق العاده، چهره مهیب و صدای ترسناک برخوردارند. اهورامزدا نیز دارای یارانی چون فرشته سروش، سیمرغ و غیره است.

در حماسه ایران، اهریمن با چهره های مختلف ظاهر می شود. در زمان کیومرث اولین شاه ایران با چهره دیو سیاه ظاهر شده شاهزاده سیامک را به قتل می رساند و سپس به شیطان تبدیل شده ضحاک را دچار دیوزدگی می کند، دسیسه سلم و تور را در برابر ایرج تدارک می بیند و غیره.

در شاهنامه قهرمانانی چون فریدون، سام، رستم، اسفندیار و دیگـران در کنـار خدای نیکی ظاهر شده در برابر بدی ها و تاریکی مبارزه می کنند و دیـوان، شـیاطین و جانوران درنده نماینده اهریمن را نابود می سازند. فریدون ، ضحاک را دچـار بلایـا می سازد، سام دیو مـزاحم آب را نـابود مـی کنـد و اسـفندیار گـرگ هـای وحـشی، شیرها، اژدها را می کشد و رستم دیو ارژنگ را نابود می سازد.

قهرمانان حماسه ارمنی دلاوران ساسون ساناسار، باغداسار، مهر بزرگ، داویت و مهر کوچک نیز با جانوران وحشی، دیوان و شیاطین می جنگند. آنها بـا مبـارزه در برابر نبردهای پلید و شرور، مبارزه نـور و آفتـاب بـا تـاریکی و ظلمـت و زنـدگی بـا مرگ را به نمایش می گذارند. برای نمونه جنگ ساناسـار بـرای آزادی دغـزون- زام در شهر برنجی که به پیروزی خورشید و نور منجر شد حائز توجه است. مهـر بـزرگ و داویت هم با همین انگیزه با جانوران وحشی جنگیده اند. داویت هنگـامی کـه گلـه داری می کرد به خواهش دوستانش به دیو چهل راهزن بلا نازل می کنـد و در جـایی دیگر شیرها، گرگ ها، خرس ها و درندگان دیگر را از کوه و دشت جمع کرده آنها را اهلی می کند.

یکی دیگر از موارد مشابه تبدیل قهرمانان حماسه به سمبل های مردمی اسـت. در این باره باید سرنوشت مهر کوچـک را یـادآوری کنـیم. او در سـنین کـودکی از وجود پدر محروم می شـود، از دیـاری بـه دیـار دیگـر مـی رود تـا عـدالت را بیابـد. سرانجام نومیدانه به دیدار مزار والدین می رود و با گریه از آنان یـاری مـی خواهـد. پدرش داویت توصیه می کند وارد صـخره ای بـشود. او پـس از طـی راهـی دراز بـه صخره ای در نزدیکی وان می رسد و می گوید:

« ... بایست، تا شمشیر خود بر سنگ زنم
گر ببرد پس گناهکار نیستم
و گر نبرد پس گناهکارم.»

صخره دوام نمی آورد و در اثر ضربه مهر دو نیم شده پهلوان با اسب خود بـه داخل آن می افتد. گویندگان و نقالان تعریف می کنند که هر سال، شب جـشن هـای وارتاوار (عید آب پاشی) و هامبارسوم(معراج)، این صخره در نزدیکی وان دهان بـاز می کند، مهر از آنجا خارج شده و با اعتقاد به اینکه زمین تـاب سـنگینی او را نـدارد، دوباره به درون صخره باز می گردد.

در شاهنامه فردوسی نیز فصلی در باره داستان کیخسرو وجود دارد. او پس از شصت سال حکومت عادلانه بـر ایـران بـه بیهـودگی و پـوچی جهـان پـی مـی بـرد و

بزرگان کشور را گرد آورده و به اعتراضات آنها گوش می کند و سپس خود را در اتاقی محبوس می سازد و هیچکس را نزد خود نمی پذیرد. پهلوانان گیو را نزد زال می فرستند و او را به یاری می طلبد. زال نیز بی درنگ نزد کیخسرو می شتابد و او را سرزنش می کند که با دیوان هم صحبت شده امور حکومتی را فراموش کرده است. پادشاه توضیح می دهد که به درگاه خداوند دعا می کند. سپس او بزرگان را گرد آورده ثروت خود را تقسیم می کند و سهراب را به عنوان جانشین برگزیده خود با همراهی سپاه به سوی کوه ها می رود. در کنار چشمه ای چادر می زند و با آب سرد خود را می شوید و هنگام سپیده دم همراه با بادی شدید ناپدید می گردد. معتقدین به او بر این باورند که کیخسرو برای رستاخیز درگذشتگان ناپدید شده است.

جذب قهرمان باستانی در صخره در مورد داویت نیز بصورت افتادن او در یک چاه انعکاس یافته است. ملک مصر دامی برای داویت تدارک می بیند و چاهی را می کند و دهانه آن را با نمد می پوشاند و پهلوان ارمنی در ناآگاهی به درون آن می افتد اما جان نمی بازد و دستش به نیایش وانک (کلیسای جامع) و چلیپا می زند و با خروج از چاه انتقام خود را می گیرد.

در شاهنامه نیز رستم به داخل چاهی می افتد که از سوی دشمن آماده شده بود. او نیز می تواند از آنجا خلاصی یافته انتقام خود را از آنان بگیرد. لیکن پس از آن قادر به ادامه حیات نشده در اثر جراحات سختی که در چاه بر وی وارد شده بود می میرد.

دلایل و شواهدی وجود دارد که بسیار پیش از فردوسی اینگونه روایات در مورد قهرمانان در ارمنستان وجود داشته است و لذا تأثیر پذیری روایات ارمنی از شاهنامه فردوسی نمی تواند قابل پذیرش باشد لیکن می توان چنین باور داشت که همه اینگونه روایات در اصل دارای یک نوع ریشه و انگیزه آفرینش بوده اند.

یکی دیگر از وجوه تشابه دلاوران ساسون و شاهنامه وجود نقش عظیم خواب و رویا در آنها است. زمانی که داویت به نبرد ملک مصر می رود. عمویش هوان طنین انداز در خواب می بیند که "ستاره مصر می درخشد و ستاره ساسون خاموش می شود". او پس از بیداری به همسرش می گوید: "دیدم ستاره مصر می درخشید و ستاره ساسون خاموش می شد، داویت از دست ما رفت". تا به نبرد رفتن ملک مصر، هوان طنین انداز نامه ملک را می خواند که در آن ساسون تهدید به ویرانی می شد و کلیه مردان از دم تیغ گذشته کلیه افراد دیگر به اسارت در می آمدند.

در شاهنامه نیز اینگونه خواب و رویا وجود دارد. گرسیوز بر دوستش سیاوش پهلوان دلیر ایران حسد می برد و دست به دسیسه چینی بر علیه او می زند، لذا به سیاوش گرد می رود و به وی تلقین می کند سردار ترک افراسیاب در پی انتقام جویی است آنگاه نزد افراسیاب می رود و می گوید که سیاوش با ایرانیان برای حمله به توران مذاکره می کند. افراسیاب نیز تحریک شده به نبرد سیاوش می رود. سیاوش نیز مجبور می شود صداقت دشمن را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به اخلاق پست سردار ترک، سیاوش خوشبینی خودر ا از دست می دهد. چه باید کرد؟ راه نجات کدام است؟ هر چه فکر می کند به این نتیجه می رسد که از دشمن شکست خواهد خورد و در نهایت خسته شده و به خواب می رود. در خواب خود را در کنار رود پر آبی می بیند که سربازان بیگانه در آنجا صف کشیده بودند. در همین لحظه زبانه های آتش به دنبال او می افتند و به تدریج بزرگتر می شوند و به شهر او رسیده آنجا را طعمه آتش می کنند. سیاوش تلاش می کند از دست آتش نجات یابد اما موفق نمی شود.

پس از چندی سربازان ایستاده در ساحل رودخانه همراه پیل ها و افراسیاب ظاهر می شوند و بانگاه او زبانه های آتش قوی تر شده سیاوش را در خود می بلعند. نمونه های دیگری نیز از وجود خواب و رویا در شاهنامه وجود دارد (خواب فریدون، سام، گودرز، افراسیاب و غیره) لیکن همین یک مورد خود گویای امر می باشد.

چه در حماسه دلاوران ساسون و چه شاهنامه ترس و وحشت، شهوت و خجالت و مهماندوستی، مبارزه میان پدر و پسر و دیگر صحنه ها و موتیف های دیگر وجود دارد. در شاهنامه رستم پدر با پسرش سهراب می جنگد و او را می کشد. در حماسه ارمنی نیز پدر با پسر می جنگد اما با این تفاوت که پسرش را تشخیص داده و او را نمی کشد.

در حماسه دلاوران ساسون و شاهنامه، رستم و داویت پیش از وقوع نبرد میان پدر و پسر، نشان هایی نزد زنانشان باقی می گذارند و به آنان سفارش می کنند اگر فرزندشان پسر بود این نشان ها را به دست راست آنان ببندند. در حماسه دلاوران ساسون چنین داریم:

«بازوبندی زرین در آورد.
سنگ های قیمتی در آن نهفته.
گفت، اگر پسر بود
به دست راستش ببندد
و اگر دختر شد

گفت، به او سهمی دهد».

در شاهنامه نیز چنین می خوانیم:

ببازوی رستم یکی مهــــــره بود
که آن مهره اندر جهان شهره بود
بدو داد و گفتش که اید را بـــــدار
گـــرت دختـــری آید از روزگار
بگیـر و بگیســـی او بر بــــــدوز
بــه نیک اختر و فال گیتی فروز
ور ایدونـــکه آیــد زاختر پســـر
ببنـــدش ببــازو نشــان پـــدر

(شاهنامه ص ۸۵)

این تشابه و همانندی به روشنی دیده می شود و منشاء آن وجود عـادات مـشابه در نحوه زندگی ملل ایران و ارمن در زمان های باستان می باشد و از طرفی نیز فرزندان در مورد پدرانشان کنجکاو بودند و می خواستند بدانند آنها کیستند. مثلا" مهر کوچک پس از بزرگ شدن از مادرش چنین می پرسد:

«مادرم، پدر من کجا است؟
بچه ها به من می گویند،
پدر نداری، حرامزاده ای
پدری ندارم به دنبالش بروم
پدرم کجا رفته است،
مادر گفت، پدرت داویت است.»

سهراب نیز از مادرش چنین می پرسد:

زخم کیم وز کــــدامین گهــر
چـــگونه چوبرسد کسی از پدر
کزین پرسش از من بماند نهان
نمــانم ترا زنده انـــدر جهان
چو بشنید تهمینه گفت جــوان
بترســـید ازآن نامـــور پهلوان
بدو گفت مادر که بشنو سخـن
بدین شادمان باش و تندی مکن
توپور گو پیلتن رستـــــمـی
زدستــان ســامــی و از نیرمی

(شاهنامه ص ۸۵)

یک مورد جالب در "شاهنامه" و "دلاوران ساسون" جنگ میان قهرمانان مـرد و زن است. در "شاهنامه"، گرد آفرید در لباس مردانه با سـهراب زورآزمـایی مـی کنـد.

همین نقش را گوهر و خاندوت در "دلاوران ساسون" ایفا می کنند. خاندوت مغلوب داویت شده هنگام فرار موهایش را باز می کند تا زن بودنش را به داویت نشان دهد. گردآفرید نیز پس از شکست در مقابل سهراب موهایش را آزاد می کند و سپس سهراب کمندش را به کمر او انداخته وی را می گیرد. مهر کوچک و گوهر نیز چنین داستانی دارند. داستان آرتاشس و ساتنیک نیز اینگونه است و شباهت بیشتری با روایت سهراب و گردآفرید دارد.

یکی دیگر خطوط مشترک "شاهنامه" و "دلاوران ساسون" فرستادن پیغام برای دشمن است. در شاهنامه، کیکاووس پیغامبری نزد پادشاه مازندران فرستاده از او می خواهد به تابعیت وی در آید. شخص اخیر این درخواست را رد می کند و کیکاووس بار دیگر سفیری اعزام کرده تهدید به ویرانی کشور می کند. پادشاه مازندران این بار پاسخ شدیدتری می دهد. کیکاووس به خشم آمده سپاهش را گرد آورده فرماندهی آن را به رستم می سپارد. جنگ سختی روی دهد و با نبرد تن به تن رستم و جویا به پایان می رسد.

اینگونه رویداد را در حماسه "دلاوران ساسون" نیز داریم، در اینجا داویت به ملک مصر دیو صفت بی احترامی می کند. وی نیز سفیری نزد داویت در ساسون می فرستد و از او در خواست می کند به تابعیت در آید . داویت سفیر را مورد نکوهش قرار داده باز می گرداند. ملک به خشم می آید سپاهش را روانه ساسون می کند اما قبل از رسیدن به مقصد سفیر دیگری نزد داویت می فرستد. جنگ شروع می شود و با نبرد تن به تن داویت و ملک مصر به پایان می رسد.

همانگونه که اشاره شد این همانندی را نمی توان بطور قطع ناشی از یکدیگر دانست، در تمام حالات مبانی مشترک وجود داشته و در اثر آنها این همانندی جلوه گر شده است با این حال نمی توان تأثیرپذیری اسطوره ها را نیز کاملا" نادیده انگاشت. بنابراین نمی توانیم مدعی شویم که ویژگی های بیان شده در حماسه ارمنی کلا" از حماسه ایران متاثر گذشته و به عکس. این گونه ویژگی در اکثر اسطوره های ملل دیگر نیز وجود دارد. موسی خورنی پنج قرن پیش از فردوسی، افسانه هایک و بعل را ذکر کرده و مسئله ارسال سفیر در آن نیز وجود دارد و فردوسی بعدها در شاهنامه خود از این ویژگی ها بهره برده است. شاید هم بتوان چنین گمان کرد که هسته اصلی این حماسه ها در میان ملل مختلف به زمانی مربوط است که کلیه این ملل در واقع یک نژاد واحد و متمرکز بوده اند در هر حال نمی توان نظر قطعی اعلام نمود.

با توجه به مطالب عنوان شده نتایج زیر بدست می آید:

۱- هر یک از حماسه های ارمنی و ایرانی دارای ویژگی های منحصر بـه خـود است و منعکس کننده محیط زیستی مردم، اوضاع خاص و طرز فکر آنها می باشد و بـه همین علت نیز به عنوان حماسه ملی شناخته می شوند.

۲- از برخی روایات مربوط به حماسه های ایران و ارمنستان چنین بر مـی آیـد که در دوران پیش از تاریخ و در زمان باستان در اثر مبارزه مردمان در برابر پدیده های مشابه و نیروهای بد و شرور پدید آمده اند.

۳- روایات پدید آمده در ایران و ارمنستان در دوران باستان با توجه به شـرایط زمانی و موقعیتی به اشکالی مـشابه و غیـر مـشابه ترقـی و تحـول یافتـه رنـگ و حالـت شرایط خاص مکانی و زمانی و محیطی به خود گرفته اند.

۴- نظر پژوهشگرانی که معتقدند هر یک از این حماسه ها از دیگری اخذ شـده پذیرفتنی نیست، در کنار تمام همانندیهای حماسی در ملل مختلف، اختلافات ناشـی از شرایط محیطی نیز در میان آنها وجود دارد. کلیه این همانندی ها را حـداقل مـی تـوان ناشی از انگیزه های مشابه ملل در پدید آوردن ویژگی های حماسـی دانـست. نیـز ایـن احتمال را می توان در نظر داشت که با توجه به خطوط مـشابه اکثـر حماسـه هـای ملـل مختلف شاید زمانی که اقوام هنـد و اروپـایی بـصورت متمرکـز و متحـد زنـدگی مـی کردند، حماسه واحدی پدید آمده و پس از مهـاجرت اقـوام بـه زیـستگاه هـای جدیـد مطابق با شرایط محیطی و زمانی تحول و ترقی یافته است.

۳-۳- بررسی روایات ارمنی داستان رستم زال و شاهنامه

موتیف ها و سوژه های داسـتانی و افـسانه ای بـسیاری نـه تنهـا در "شـاهنامه" و حماسه ارمنی "دلاوران ساسون" بلکه در داسـتانهای بـسیاری از مردمـان همـسایه و دور دست اشتراک و عمومیت دارد. هر یک از این حماسه های ارمنـی و ایرانـی اهمیـت و وجوه مشخصه خود را داشته بعنوان اثر ملی مختص به خود تکامل یافته است لیکن باید اذعان نمود که ایرانیان و ارمنیان طی هزاران سال با زیستن در کنار یکدیگر از تأثیرات متقابل و تبادل ارزشهای فرهنگی مبرا نمانده اند. از منابع تاریخی آشکار مـی شـود کـه ارمنیان در شرایط سخت زیستی به موتیف های داستانی ایران متـشبث شـده آنـان را بـا روح فولکلوریک خـود انعطـاف پـذیرتر نمـوده بـه نحـوی از انحـاء سـعی کـرده انـد قهرامانان حماسی ایران را به قهرمانان حماسـه ارمنـی "دلاوران ساسـون" پیونـد دهنـد. قرائنی وجود دارد که مطابق آنها کنجکاوی ارمنیـان در مـورد داسـتانها و افـسانه هـای ایران بویژه در نیمه دوم سده یازدهم میلادی وقتی که گروه هـای چپـاولگر و وحـشی

اقوام ترک سلجوقی همچون مور و ملخ در ارمنستان رخنه کـرده شـهرها و روسـتاهای آباد و پر رونق را دستخوش ویرانی و آتش می نمودند، شدت فراوانی یافته بود. نتیجه این کنجکاوی آن شد که داستان مردمی "رستم زال" در ارمنستان پدید آمـد کـه بخـش اعظم روایات متعدد آنرا گویندگان حماسه دلاوران ساسون روایت کرده اند.

داستان رستم زال

این داستان در واقع تلخیص جامع "شاهنامه" نیست در اینجا قهرمانانی که تـاثیر مناسبات اجتماعی- سیاسی جنگ ایران و توران را برخود دارند شدیدا" رنـگ و بـوی محلی بخود گرفته اند. آنان بطور لاینفک با شرایط و روحیه ارمنیان، با خاک ارمنستان و با جاهایی پیوند یافته انـد کـه قهرمانـان حماسـه ارمنـی دلاوران ساسـون در آنجـا بـه فعالیت پرداخته اند و این امر کاملا"طبیعی است.

م. آبغیان می نویسد: "تصانیف شفاهی با گذر از یکی به دیگری و اغلب توسـط همان گوینده دگر بار تعریف شده بطور کلی متحول و دگرگون می شـود. دگرگـونی ها وقتی اجتناب ناپذیرتر و اساسی تر می گردند که ماحـصل معنـوی- روحـیِ بیـانگرِ مناسبات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی ناشی از شرایط اجتماعی یک طبقه، بطور تحت اللفظی از دوران و مکـانی دیگـر کـه متنـاقص اولـی و برخـوردار از "پـیش شـرطهای بلامنازع برای رونق ادبیات حماسی" است، گذر می کند".

بدون تردید به دلیـل یـاد شـده توسـط م. آبغیـان، داسـتان "رسـتم زال" نیـز در ارمنستان مقبول بود و بی گمان با سلیقه و نحوه اسـتنباط شـرایط جدیـد مکـانی تطبیـق یافته با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی جامعه ارمنی و سیاست داخلی و خارجی ارمنستان پرورده و هم آهنگ گشته است.

تقریبا" تمام قهرمانان روایات ارمنی داستان "رستم زال " بـا قهرمانـان "دلاوران ساسون" هم اصل و نسب هستند. در یکی از آنها رستم بعنوان یک ساسونی کـه دوسـت هوان طنین انداز عموی برزو است، نمایان می گردد. در روایتی دیگر داویت پدر برزو است اما در سومی زال بصورت پادشاه شهر ساسون در می آید و جز اینها.

قابل توجه است که گویندگان ارمنی تنهـا بـه ارمنـی نمـودن قهرمانـان داسـتان "رستم زال" اکتفا نکرده اند. آنان داسـتان را در لفافـه تـشریحات آداب و سـنن محـیط زیست و فولکلور ملی مختص بخود قرار می دهند و نتیجه چنین می شـود کـه داسـتان برخورداری از سوژه تاریخی پهلوانان نامدار ایران بعنـوان هـسته مرکـزی خـویش، بـه کلی دگرگون گشته شکلی نویافته است. ایـن داسـتان تبـدیل بـه حماسـه قهرمـانی بـاز

سازی شده جدیدی با خطوط فولکلور مردمی ارمنی گردیده و حماسه ارمنی "دلاوران ساسون" را بیشتر بیاد می آورد تا شاهنامه را.

مثلا" پاتوربغوسیان یکی از گویندگان ارمنی داستان "رستم زال"، حکایت مربوط به انتخاب اسب رستم را دقیقا" بگونه ای تعریف می کند که مراد هوسپیان گوینده حماسه ارمنی داستان مربوط به داویت را تعریف کرده و اینکه او چگونه به توصیه پیرزن اسب عمویش را بر می دارد:

«داویت را به طویله می بردند
که بیست اسب در آنجا بسته شده بود،
گفت: "هر کدام را که می پسندی
پسرم بردار، سوار شو ببر!
داویت اسب را برگزید دستش را روی پشت اسب گذاشت،
و اسب شکمش را به زمین زد،
به همین ترتیب امتحان کرد و تا آخر رفت،
روی هر کدام دست می نهاد، شکمش را بزمین می زد»

و اکنون روایت پاتور بغوسیان در مورد انتخاب اسب توسط رستم:

«پدرش گفت: پسرم هفت طویله اسب هست،
برو بنگر هر کدام را که می خواهی
برگزین، سوار شو و برو شکار
وقتی که رفت و روی یکی دست نهاد،
شکمش را بزمین زد...»

این امر شایان توجه است که در هر دو داستان مسئله انتخاب بر اسب دریازاد استوار است. داویت کره جلال را که جدش ساناسار از دریا در آورده بود، انتخاب می کند اما رستم رخش "جوان" (کره) را، که اسب بان در باره اش می گوید:

"من دیدم که اسبی از دریا بیرون آمد و آن اسب به سوی آن اسب جوان رفت و آن هم به درون دریا رفت، از داخل دریا صدایی بگوش رسید که می گفت: " یک بچه جوان برخواهد خاست و اگر رستم پسر زال نباشد به شخص دیگری ندهید".

فردوسی در مورد انتخاب اسب رستم چنین نقل می کند. او نخست راجع به پادشاه توران افراسیاب که با سپاهش به ایران می تازد سخن می گوید. آنگاه توصیف می کند که چگونه بزرگان ایران گرد زال به مشورت می پردازند. آن پیر می گوید که این بار نوبت جنگ رستم است و قول می دهد که برای او "اسبی با قدرت پیل

بیابد" او سپس گفتگو میان پدر و پسر را می نگرد که در حین آن زال از رستم قدردانی کرده او را بر علیه دشمن می شوراند. رستم با شنیدن دقیق سخنان او، آمادگی اش را اعلام می دارد. وی می گوید که عاشق شراب نیست، اگر کمانش را بکار گیرد "از تیرکش ستاره می بارد، زره پوست ببر می پوشم و همه جا مرگ و نیستی خواهم گسترد و جز آن. بدین جهت او "اسبی چون تپه، گرزی چون پاره کوه، زرهی از پوست ببر که از آتش و آب آسیب ناپذیر است" احتیاج دارد. فردوسی در پایان اضافه می کندکه کلیه رمه های زابلی و کابلی را نزد رستم می آوردند و او (رخش) کره را بر می گزیند که بگفته اسب بان "از قبل برای جهان پهلوان تعیین گردیده بود".

چنانکه می بینیم وجه تمایزی در قطعه رستم زال یاد شده در بالا دیده می شود. تنها در مفهوم واقعی حدیث یعنی در داستان انتخاب اسب شباهتی دیده می شود که برای اکثر حماسه ها عمومیت دارد. مفهوم واقعی حدیث موجود در داستان رستم زال منوط به پرستش آب بعنوان یکی از پدیده های قهار طبیعت می باشد. این امر در شاهنامه دیده نمی شود ولی کلیه رشته ها و شعبات آن در حماسه دلاوران ساسون گسترش و جریان می یابد.

قابل ذکر است که گویندگان ارمنی، این خط و ویژگی آزاد بودن قهرمانان ارمنی را وارد داستان "رستم زال" نموده اند. در اینجا نیز آب در زندگی قهرمان نقش اساسی ایفا می کند و نیز پیرزنی با پندهایش ظاهر شده به سفارش او رستم در حوض آبتنی کرده آنگاه به جنگ می رود.

تنفر قهرمانان نسبت به ستم و زورگویی در هر دو داستان به یک شکل ابراز می گردد. لیکن گویندگان تجهیز ویژه قهرمانان را با زره و اسلحه توصیف می کنند. این امر نیز جالب توجه است که رستم نیز دقیقا" مانند داویت سلاح بر می گیرد. آرایش اسب او نیز شبیه زیور آلات کره جلال می باشد.

گویندگان برای بیان تنفر قهرمانان نسبت به ظلم و ستم در هر دو مورد داستان زیان دیدگی مالیاتچیان را بنوی خاص ذکر می کنند. واضح است که داویت در حماسه دلاوران ساسون از چنین ویژگی سزادهی برخوردار است.

رستم در داستان رستم زال نیز با باجگیران بیگانه چنان رفتار می کند که داویت عمل نموده است. او نیز دندانهای باجیگیرها را کشیده بر پیشانیشان میخ می کند.

جنگ رستم بر علیه پادشاه دشمن که در داستان رستم زال بیان شده کاملا" با حماسه ارمنی هماهنگی دارد. قهرمان در اینجا نیز با مشاهده سپاه بیشمار دشمن احساس

ترس و بیم و عدم قاطعیت می کند ولی به تشویق و ترغیب اسبش به کارزار شتافته دلاوری های داویت را تکرار می نماید.

نظر به این مقایسات متوجه می شویم که شیطنت های کودکانه سهراب و گله مندی شهروندان"، "شکار سهراب و نفرین پیرمزرعه دار"، "سهراب از مادرش آگاه می شود که رستم پدرش است" و سایر قطعات نیز در نتیجه حماسه قهرمانانه مردمی ارمنی ابداع شده اند.

قطعه "برزو" که مربوط به زندگی و اعمال فرزند سهراب می باشد و در یک رشته روایت ها این داستان موجود است و در پیوند دورادوری با شاهنامه قرار دارد. برخی از پژوهشگران گمان می کنند که این بخش از داستان رستم زال نیز از "برزونامه" پارسی بطور تحت اللفظی به عاریت گرفته شده است و منظومه حماسی اخیر با الهام از شاهنامه فردوسی سروده شده است.

اثبات این نظریه دشوار است. واقعیت امر چنین است که تاثیر حماسه دلاوران ساسون بر روی قطعه "برزو" بیشتر از منظومه برزونامه است. بنظر ما در داستان رستم زال، "برزو" همان نقشی را ایفا می کند که "مهر کوچک" در حماسه دلاوران بعهده دارد. اختلاف تنها در نامهایشان است و آنهم نه در تمام موارد. گویندگان در چند روایت این داستان برزو را مستقیما" داستان مهر می نامند و یا می گویند: "این از دلاوران ساسون است".

برزوی شبیه مهر نیز مولود شرایط جدید می باشد. او جانشین ارزنده داویت و رستم است که پس از آنها بار دیگر ملوک مصر، افراسیابها و سندیان سلمان و سایرین بر ایرانیان و ارمنیان تاخته"هوان طنین انداز" و زال زر پیر را ناراحت می کردند.

بخش مذکرو در دلاوران ساسون با این نامه ارسالی هوان طنین انداز به مهر مستدل می گردد: "مهر و گزبادین پسران خویشاوند هستند، شجاعانه به شهر ساسون آمده اند و پیروزی در توان من نیست، برخیز و بیا تا برسی".

همین نگرانی را در نزد زال نیز می یابیم:

"یکروز پادشاه زال به دلاک خانه (آرایشگاه) رفته بود و اطلاح می کرد: برزو را دید که از دامان عمویش هوان گرفته گردش می کرد: همین که چشم پادشاه زال به برزو افتاد چنان آهی کشید که دیگر نگو، برزو گفت:

-پادشاها زمانی که من زنده ام چرا باید آه بکشی؟.

-گفت، ای فرزند وقتی چشمم به تو افتاده پدرت بیادم آمد. در "در بند پولادی" سیصد و شصت و شش خانه بود هیچکس غیر از پدرت نمی توانست باج بگیرد. حالا ترا دیدم، غم تو مرا تحت تاثیر قرار داد".

البته از نقل قولهای مذکور این نتیجه اخذ نمی شود که هر دو قهرمان تحت تأثیر عوامل یکسان آشکارا به یک روش کار کرده اند. در کردار آنان تنها این امر مشترک است هر دوی آنها نه تنها مردم خود بلکه مردمان همسایه و حتی دور دست را نیز می خواهند آزاد ببینند. مثلا" مهر با این آگاهی است که در برابر پیر آدمخوار حلب و دیو کوپ بغداد می جنگد، برزو نیز بدین ترتیب با دیو، باجگیران و پهلوان قطران پادشاه قره داغ و دیگران به ستیز می پردازد.

تمام این مطالب بطور انکار ناپذیر نشان می دهند که تأثیر دلاوران ساسون بر روی داستان رستم زال از تأثیر شاهنامه چشمگیر تر است. لیکن این بدان معنی نیست که بکلی از موتیف های شاهنامه محروم بوده به موازات آن قرار ندارد. در واقع در بسیاری از روایات داستان قطعاتی وجود دارد که بخش های مترادف شاهنامه را بیاد می آورد لیکن باعث نمی شود که داستان را کلا" اکتساب و عاریتی بدانیم زیرا تأثیر یک انعکاس دور دست بجا می ماند که به آسانی در حماسه های سایر مردمان نیز یافت می شود. مثلا" در دلاوران ساسون، جنگ تن به تن داویت با پسرش از جمله نمونه هایی است که میان زئوس و کرونوس یونانی، اهورامزاد و زروان پارسی، امیلیا مورومتس و سوکولنیک روسی، کلیزامور و کرتونسلتی و میان پدر و فرزندان حماسه های سایر مردمان نیز موجود است. هوسپ اوربلی متذکر می شود که این امر مبارزه روایت شده از سده های باستان است یعنی زمانی که خدایان نیک نقش جدیدی می پذیرفتند و گاه به خدایان بد مبدل می گشتند. لیکن این دگردیسی در تمام حماسه ها روی نمی دهد. مثلا" در حماسه ارمنی،داویت و مهر جنگ تن به تن می کنند ولی این جنگ به کشته شدن یکی از طرفین منجر نمی شود بلکه پدر و پسر همدیگر را باز می شناسند. جالب است که در یکی از روایات داستان رستم و زال جنگ تن به تن رستم و سهراب نیز چنین پایانی دارد و پدر فرزندش را بجا می آورد.

در یک رشته روایات داستان رستم زال نمونه هایی نیز هست که بد آنها جنگ تن به تن پدر و فرزند دقیقا" بگونه ای که فردوسی نگاشته پایان می پذیرد. لیکن در این مورد نیز تأثیر فکر سنتی باستانی ارمنی بیشتر بچشم می خورد تا شاهنامه.

با توجه به تشابهات بسیار معنوی میان داستان رستم و داویت ساسونی می توان نتیجه گرفت که روایات ارمنی داستان رستم با برخورداری از حماسه اصیل ایرانی، در

ارمنستان و با شرایط و اوضاع و احوال ارمنیان دوره تسلط ترکان سلجوقی ابداع گشته با مرور زمان بصورت داستان حماسی مردم ارمنی جلوه گر شده است. اینها از سبک های ابداعی، مشخصه های تاکیدی انفرادی، تمایلات بزمی مخصوص شاهنامه مبرا بوده با خطوط حماسی مردم ارمنی و حماسه دلاوران ساسون عجین گشته با شرایط تاریخ و زمانی آنان پرورده شده اند. روایات ارمنی داستان رستم زال نشان می دهند که قهرمانان ایرانی در شرایط مکانی ارمنیان چنان صمیمی گشته اند که با خویشاوند شدن با قهرمانان حماسه ارمنی دلاوران ساسون همراه آنان در جنگهای استقلال ارمنستان شرکت جسته اند.

۴– ارمنیان در شاهنامه

مناسبات ایرانیان و ارمنیان چه در عرصه های تاریخ و چه حماسه هـای ملـی دو طرفه بوده است و انعکاس این مناسبات را می توان در شاهنامه فردوسی مشاهده نمـود. شاهنامه یک یادگار و شاهکار ادبی- هنری چه از دیدگاه حماسـی و چـه تـاریخی مـی باشد: در این اثر جاودانه بویژه از دیدگاه تاریخ، نام ارمنیان را می توان در رویـه هـای مختلف آن یافت. همانگونه که پیشتر اشاره شد نخستین افرادی که در باره آگاهی های شاهنامه فردوسی از ارمنیان پژوهش نموده اند، آ. ساروخان و ه. آجاریـان مـی باشـند. لیکن چون آنان متن کامل شاهنامه را در اختیـار نداشـته انـد بنـابراین موفـق نـشده انـد بررسی جامع و کاملی از این نقطه نظر انجام دهند.

فردوسی در فصل مربوط به کیخسرو در باره ارمنیانی سخن می گوید کـه نـزد شاهنشاه ایران آمده از دست تورانیان شکایت می کنند و از او یاری می خواهند:

داد خواهی ارمانیان از خسرو

چو کیخسرو آمد بکین خواستن — جهان ساز نو ساخت آراستن
ز توران زمین گـم شـد آن تخـت و گاه — بیآمد بخورشید بر تخت شاه
بپیوست با شاه ایران سپهر — بر آزادگان بر برافگند مهر
زمانه چنان شد که بود از نخست — باب وفا روی خود را بشست
بجویی که یکبار بگذشت آب — نسازد خردمند ازو جای خواب
زگیتی دو بهره برو گشت راست — که کین سیاوش همی باز خواست
به بگماز بنشست یکروز شاد — زگردان لشکر همی کرد یاد
بدیبا بیاراسته گاه شاه — نهاده بسر بر ز گوهر کلاه
یکی جام یاقوت پر می بچنگ — دلو گوش داده بر آوای چنگ
بزرگان نشسته برامش بهم — فریبرز کاوس با گستهم
چو گودرز کشواد و فرهاد و گیو — چو گرگین میلاد و شاپور نیو
شه نوذران توس لشکر شکن — چو خراد و چون بیژن رزم زن
همه باده خسروانی بدست — همه پهلوانان خسرو پرست
می اندر قدح چون عقیق یمن — بپیش اندرون دسته نسترن
پری چهرگان پیش خسرو بپای — سر زلفشان بر سمن مشک سای
همه بزمگه بوی و رنگ و نگار — کمر بسته در پیش سالار بار

ز پرده در آمد یکی پرده دار بنزدیک سالار شد هوشیار
که بر در بپای اند ارمانیان سر مرز توران و ایرانیان
همه راه خواهند نزدیک شاه ز راه دراز آمده داد خواه
چه سالار هشیار بشنید رفت بدگاه خسرو خرامید تفت
بگفت آنچه بشنید و فرمان گزید بپیش اندر آوردشان چون سزید
برفتند یکسر بفرمان شاه غریوان و گریان و فریاد خواه
بکش کرده دست و زمین را بروی سپردند زاری کنان پیش اوی
که ای شاه پیروز جاوید زی که خود جاودان زندگی را سزی
ز شهری بداد آمد ستیم دور که ایران ازین سو و ز آنسوش تور
کجا خوان ارمانش خوانند نام زارمانیان نزد خسرو پیام
انوشه بزی شاه تا جاودان بهر کشوری دسترس بر بدان
بهر هفت کشور توئی شهریار زهر بد تو باشی بهر شهر یار
سر مرز توران در شهر ماست بیک روی ازیشان بما بر بلاست
سوی شهر ایران یکی بیشه بود که ما را از آن بیشه اندیشه بود
چه مایه بدو اندرون کشت و کار درخت برآور همه میوه دار
چراگاه ما بود و بنیاد ما ایا شاه ایران بده داد ما
گراز آمد اکنون فزون از شمار گرفت آن همه بیشه و جویبار
بدندان چو پیلان بتن همچو کوه شده شهر ارمان ازیشان ستوه
همان چارپای و همان کشتمند چه مایه ازیشان بما برگزند
درختان که کشته نداریم یاد بدندان بدو نیمه کردند شاد
نیاید بدندان شان سنگ سخت مگر مان بیکبار برگشت بخت
چو بشنید گفتار فریاد خواه بدرد دل اندر بپیچید شاه
بریشان بخشود خسرو بدرد بگردان گردنکش آواز کرد
که ای نامداران و مردان من که جوید همی نام بر انجمن
شود سوی آن بیشه خوک خورد بنام بزرگ و بننگ نبرد
ببرَد سر آن گرازان بتیغ ندارم ازو گنج و گوهر دریغ
یکی خوان زرین بفرمود شاه که بنهاد گنجور در پیشگاه
زهر گونه گوهر برو ریختند همه یک بدیگر برآمیختند
ده اسپ آوریدند زرین لگام نهاده برو داغ کاوس نام
بدیبای رومی بیاراستند پس از انجمن نامور خواستند

چنین گفت پس شهریار زمین
که ای پهلوانان با آفرین

که جوید بآرزوی من رنج خویش
وزآنیس کند گنج من گنج خویش

کس از انجمن هیچ پاسخ نداد
مگر بیژن کیو فرخ نژاد

نهاد از میان گوان پیش پای
ابر شاه کرد آفرین خدای

که خرم بود گاه و ایوان تو
بگیتی روا باد فران تو

من آیم بفرمان برین کار پیش
ز بهر تو دارم تن و جان خویش

چو بیژن چنین گفت گیو از کران
نگه کرد و آن کارش آمد گران

نخست آفرین کرد مر شاه را
ببیژن نمود آنگهی راه را

بفرزند گفت این جوانی چراست
بنیروی خود این گمانی چراست

جوان از چه دانا بود با گهر
ابی آزمایش نگیرد هنر

بد و نیک هر گونه باید کشید
زهر شور و تلخی بباید چشید

براهی که هرگز نرفتی مپوی
بر شاه خیره مبر آبروی

ز گفت پدر پس بر آشفت سخت
جوانمرد هشیار بیدار بخت

چنین گفت کای شاه پیروزگر
تو بر من بسستی گمانی مبر

تو این گفتها از من اندر پذیر
جوانم و لیکن باندیشه پیر

سر خوکرا بگسلانم زتن
مهم بیژن گیو لشکر شکن

چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد
برو آفرین کرد و فرمانش داد

بدو گفت خسرو که ای پر هنر
همیشه بپیش بدیها سپر

کسیرا کجا چون قوکهتر بود
زدشمن بترسد سبکسر بود

بگرگین میلاد گفت آنگهی
که بیژن جوان و نداند رهی

تو با او برو تا سر آب بند
همش راهبر باش و هم یارمند

در همین فصل نمایندگان ارمنی با نگرانی راجع به خساراتی که از سوی گرازان وحشی توران به سرزمینشان وارد آمده از شاه ایران کمک می خواهند. شاه نیز با آنـان احساس همدردی کرده دو تن از دلاورانش بیژن و گرگین را برای یاری به ملت ارمنـی به ارمنستان گسیل می دارد:

و زان پس سنجید بیژن براه — کمر بست و بنهاد بر سر کلاه
بیآورد گرگین میلاد را — هماورد و همزور فریاد را
برفت از در شاه با بوز و باز — بنخجیر گردن براه دراز
همیرفت چون پیل کفک افگنان — سرگور و آهو زتن بر کنان
ز چنگال یوزان همه دشت غرم — دریده بر و دل پر از داغ گرم
همه گردن گور خم کمند — چه بیژن چه طهمورث دیو بند
تذروان بچنگال باز اندرون — چگان از هوا بر سمن برگ خون
برینسان همه راه بگذاشتند — همه دشت را باغ پنداشتند
چو بیژن بیشه برافگند چشم — بجوشید خونش بروبر زخشم
گرازان گرازان نه آگاه ازین — که بیژن نهادست بر بور زین
رسیدند آنجا که آن بیشه بود — فرود آمدند بر لب بیشه زود
یکی هولناک آتش آفروختند — نشستند و هیزم همی سوختند
یکی خیک می داشتند آن زمان — گرفتند یک ماده گور گران
بگردند یکسر بر آتش کباب — بخوردند و کردند رای شراب
کشادند بر باده دست آن زمان — ببودند یک با دگر شادمان
چو شد چهره بر هر دو تن پر شراب — طلب کرد گرگین نیک جای خواب
بدو گفت بیژن مرا خواب نیست — مخسپ ای برادر زمانی به ایست
که تا بیشتر کار محکم کنیم — دل شاه ازین رنج بی غم کنیم
چو من با گراز اند آیم بتیر — تو رو تا بنزدیک آن آبگیر
بدانگه که از بیشه خیزد خروش — تو بر دار گرز و بجای آر هوش
هر آن کو ز چنگم بیابد رها — بیک زخم از تن سرش کن جدا
ببیژن چنین گفت گرگین گو — که پیمان نه این بود با شاه نو
تو برداشتی گوهر و سیم و زر — تو بستی مر این رزمگه را کمر
کنون از من این یارمندی مخواه — بجز ان که بنمایمت جایگاه
چو بیژن شنید این سخن خیره شد — تو گفتی که کیتی برو تیره شد
ببیشه درون شد بکردار شیر — کمانرا بزه کرد مرد دلیر
چو رعد بهاران بغرید سخت — چو باران فرو ریخت برگ درخت
برفت از پی خوک چون پیل مست — یکی خنجر آبداده بدست

همه جنگرا سوی او تاختند
زمینرا بدندان برانداختند
ز دندان همی آتش افروختند
تو گفتی که گیتی همی سوختند
گرازی برآمد جو اهریمنا
زره را بدید بر بیژنا
چو سوهان پولاد بر سنگ سخت
همی سود دندانشرا بر درخت
بر انگیختند آتش کارزار
بر آمدهمی دود از آن مرغزار
بزد خنجری بر میان سرش
بدو نیم شد پیلتن پیکرش
چو روبه شدند آن ددان دلیر
تن از تیغ خسته دل از جنگ سیر
سرانشان بخنجر ببرید پست
تفتراک شبرنگ سرکش ببست
که دندانشان نزد شاه آورد
سر بی تنانشان براه آورد
بگردان ایران نماید هنر
زخوکان جنگی جدا کرده سر
بگردون برافکند هر یک چو گوه
شده گاومیش از کشیدن ستوه

بخش اعظم نخستین اطلاعات فردوسی در مورد ارمنیان مربوط به سده ششم میلادی است یعنی زمانی که حکومت اشکانیان ارمنی منقرض شده بود (۴۲۸م.) و ارمنستان استقلال خود را از دست داده تحت حاکمیت ایران و بیزانس در آمده بود. زمانی که کی قباد شاه ایران (۵۳۱- ۴۸۹م.) برای بار دوم به تاج و تخت رسید و با ارمنیان پیمان صلح بست و از یاری های آنان برخوردار شد به جنگ یونانیان رفت.

مطابق منابع تاریخی ارمنی، قباد شاه ایران در راس سپاه مشترک ارمنی و پارسی، شهر کارین (شهر ارزروم کنونی در ترکیه) پایتخت ارمنستان غربی (یا ارمنی بیزانس) را تصرف کرد، آنگاه پس از نبرد خونین شهر آمد را اشغال نمود و ساکنان آن را از دم تیغ گذراند. با این حال پیروزی های قباد مدت طولانی پایدار نماند و در اثر حملات یونانیان مجبور به عقب نشینی شده میان رودان و شام را از دست داد و ارمنستان نیز به تصرف آنان درآمد. قباد مرزبان ارمنستان وارد مامیکنیان را مقصر این شکست ها دانسته او را از مقامش عزل و به جایش مژژ گنونی (۵۴۸-۵۱۸) را منصوب نمود، بویژه آنکه او بر هون های مهاجم بر ارمنستان پیروز شده بود.

فردوسی در مورد این رویدادها بسیار خلاصه صحبت می کند. به نوشته او، قباد در تدارک نظامی برآمد و ارتش خود را به روم برده آن کشور را به تلی از خاک و خار بدل ساخت. همچنین اضافه می کند که دو شهر در روم تسلیم او شدند یکی هندیا (شهر آمد) و دیگری فارقین (نپرگرد).

بدینگونه تا گشت کسری بزرگ		یکی کودکی شد دلیر و سترگ
بفرهنگیان داد فرزند را		چنان تازه شاخ برومند را
همه کار ایران و توران بساخت		بگردون کلاه مهی برفراخت
وزان پس بیاور لشکر بروم		شد آن بوم او را چو یک مهره موم
همی کرد از آن بوم و برخارسان		ازو خواست زینهار دوشارسان
یکی هندیا و دگر فارقین		بیاموختشان زند و بنهاد دین
نهادند آن مرز آتشکده		همان مهر و نوروز و جشن سده

(ص ۴۰۹: بازگشتن قباد از هیتال و آگاهی از زادن نوشیروان و باز بر تخت نشستن)

فردوسی در مورد مناسبات ارمنیان و ایرانیان در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۶- ۵۳۱) فرزند قباد مطلب بسیار کمی ارائه می دهد. او با نادیده گرفتن رویدادهای بسیار مهم تنها در مورد لشکر کشی انوشیروان به شام و تصرف آنجا، بنیاد انطاکیه جدید، شورش و مرگ شاهزاده نوش زاد، مذاکرات شاه ایران با سلطان سلسله جدید پادشاهی ترکان و ایجاد پیوندهای دوستانه، اختراع شطرنج و دیگر رویدادها سخن می گوید. او در مورد جنگ ایران و یونان که از ۵۷۱م. شروع شده بود و انگیزه اصلی آن ارمنستان بود مطلبی یادداشت نکرده است. این جنگ چند بار متوقف و مجددا" تا سال ۵۹۱ ادامه یافت و با شکست ایران به پایان رسید. در این زمان پیمان صلحی میان طرفین بسته شد که مطابق آن ارمنستان متحمل تقسیم دوم خود گردید.

چنان که می دانیم فردوسی در مورد تقسیم ارمنستان میان بیزانس و ایران اطلاع داشت اما در این مورد مطلب زیادی بیان نکرده است بلکه یادآور شده که انوشیروان قلمرو حکومت خود را به چهار بخش تقسیم کرد که ارمنستان جزو بخش دوم قرار داشت:

شهنشاه دانندگان را بخواند		سخنهای گیتی سراسر براند
جهان را ببخشید بر چار بهر		ورو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان از آن یاد کرد		دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زو بد قم و اصفهان		نهاد بزرگان و جای مهان
وز آن بهره ای آذر آبادگان		که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل		بپیمود دانا جزو بوم گیل
سوم پارس و اهواز و مرز خزر		ز خاور ورا بود تا باختر

(ص ۴۱۵: بخش کردن نوشیروان پادشاهی خود را به چهار بهر و تدبیر کردن خراج را)

فردوسی هنگام ارائه داستان مربوط به انوشیروان، از ارمنستان در بخش مربوط به لشکر کشی پیروزمندانه شاه به شام و بازگشت از آنجا یاد می کند:

وز آنجایکه ناله گاو دم | شنیدند- زخم روئینه آوا وراو
جهاندار بیدار لشگر براند | بشام آمد و روزگاری بماند
بیاورد چندان سلاح و سپاه | همان بدره و برده و تاج و گاه
که پشت زمین همی داد خم | ز پیلان و از بدرهای درم
از آن مرز چون رفتن آمدش رای | بشیری بهرام بسپرد جای
بدو گفت کاین باژ قیصر بخواه | مکن هیچ سستی بروز و بماه
ببوسید شیروی روی زمین | همیخواند بر شهریار آفرین
که بیدار دل باش و پیروز بخت | مگر داد زرد این کیانی درخت
تبیره بر آمد زدرگاه شاه | سوی ارمن آمد درفش و سپاه

(ص ۴۲۱، پیغام قیصر نزد نوشیروان با باژ و ساد)

مناسبات ایرانیان و ارمنیان در زمان زمامداری هرمز و پسر بزرگ و جانشین ((۵۹۰-۵۷۹) خسرو انوشیروان مرحله پررونقی داشت اما فردوسی در اینجا نیز همانند مورد یاد شده یک رشته رویداهای مهم را نادیده گرفته است. او یاد کرده که جنگ های ایران و بیزانس و لشکرکشی های ترکان مشرق زمین در زمان هرمزد ادامه یافته اند و بهرام چوبین جنگهای پیروزمندانه ای در برابر ترکان انجام داده بود او در مورد شورش امیران و شاهزادگان پارس بر علیه هرمزد مطالبی دارد. فردوسی در باره لشکرکشی بهرام چوبین به قفقاز و شکست او در آن سامان و بازگشتش سخن نمی گوید بجای آن مفصلا" در باره جنگ هرمزد با بیزانس و بلایا و خسارات شدیدی که در اثر این جنگ بر ارمنستان تحمیل شده بود یادآور می شود:

وز آن سوی قیصر بیامد ز روم | ز لشگر بزیر اندر آورده بوم
سپه بود از رومیان صد هزار | سواران جنگ آور و نامدار
ز شهری که بگرفت نوشیروان | که از نام او بود قیصر نوان
بیامد زهر کشوری لشگری | بپیش اندرون نامور مهتری
سپاهی بیامد ز راه خزر | کز ایشان سیه شد همه بوم و بر
جهاندیده ای گرد در پیش بود | ابا گنج و با لشگر خویش بود
از ارمینیه تا در اردبیل | سپاهی پراکنده شد خیل خیل
ز دشت سواران نیزه گذار | سپاهی بیامد فزون از شمار
چو عباس و چون عمر شان پیشرو | سواران و گردن فرازان نو

ز تاراج ویران شد آن بوم و رست   که هرمزد همی باژ ایشان بجست

(ص ۴۵۸: گرد آمدن لشگر از هر کشور بجنگ هرمز و سگالش کردن او با وزیران)

فردوسی روایت می کند که چگونه هرمزد با احساس مخاطرات کشور خبرگان و بزرگان، مغان و پیران را گرد هم آورده با آنان به رایزنی می پردازد. نخست وزیر سخن می گوید و متذکر می شود که "سپاه خزر اگر به جنگ بیاید، مدتی طولانی دوام نخواهدیافت و لذا مذاکره با یونانیان و از بن نابودی حیثیت تازیان را اجتناب ناپذیر می داند".

وزیر تلاش می کند شاه هرمز را متقاعد سازد که دشمن خطرناک ایران ساوه شاه ترکان است و اولین ضربه را نیز باید متوجه او ساخت. او می گوید: «وقتی که ترکان از جیحون می گذرند و به جنگ ما می آیند باید عجله کرد. اگر شاه جهان به پند و خرد گوش فرا ندهد، از ترکان چین غم و اندوه فراوان خواهد دید».

بر اساس شاهنامه، هرمزد سخنان وزیر کاردان و توصیه رئیس مغان را می پذیرد و دستور به تدارک سپاه وآمادگی برای جنگ می دهد. او با قیصر بیزانس صلح می کند و تصمیم می گیرد نخست ارمنستان را از یوغ خزران نجات دهد و سپس ضربه های خود را متوجه سپاه شاه ترک نماید:

چو آمد بارمینیه در سپاه   سپاه خزر برگرفتند راه

از ایشاه فراوان بکشتند نیز   گرفتند از مرز بسیار چیز

عرب چون شنیدند بسته شدند   برفتند از آنجایگه کامدند

(ص ۴۵۸، گرد آمدن لشکر از هر کشور به جنگ هرمز و سگالش کردن او با وزیران)

فردوسی در مورد ارمنستان و ارمنیان در فصل مربوط به خسرو پرویز(۶۲۸-۵۹۰) جانشین و فرزند هرمزد اطلاعاتی می دهد. در منابع تاریخی ارمنی چنین آمده که به دلیل سیاست غیر دوراندیشانه شاه هرمزد، بزرگان و امیران به رهبری بهرام چوبین در برابرش شورش می کنند. گستهم و بندوی برادران زن شاه برای نجات تاج و تخت ساسانی هرمزد را ابتدا کور می کنند و سپس می کشند و به جای او فرزند خردسالش خسرو پرویز را جانشین می کنند. او نیز در مقابل شورشیان نمی تواند مقاومت کند و همراه با گستهم و بندوی به سوی مرزهای بیزانس می گریزد و از آنجا نامه ای به موریک (موریق) قیصر ارمنی الاصل بیزانس می فرستند و از او طلب کمک می کند و قول می دهد در عوض نواحی شام تا شهر نصیبین و کشور ارمن را تا آرارات و شهر دوین و دریاچه بزنونی، بخش اعظم گرجستان تا شهر تفلیس را به یونانیان بسپارد.

موریک با دریافت نامه خسرو سپاهی در اختیار هونان پاتریک ارمنی و نرسس استراتلات ارمنی آشور قرار می دهد و به موشغ مامیکنیان نیز فرمان می دهد با سپاه ارمنی به یاری خسرو بشتابد.

بهرام چوبین با اطلاع یافتن از این رویدادها، بی درنگ در نامه ای خطاب به موشغ از ارمنیان می خواهد تا به سپاه او بپیوندد و در برابر خسرو بجنگند و قول می دهد که در صورت پیروزی خود شخصا" پادشاهی ارمنستان را بر پاساخته ارمنستان را با مرزهای قدیم در اختیار ارمنیان قرار می دهد.

ارمنیان به بهرام چوبین پاسخ منفی می دهند و او نیز بی یار و یاور مانده شکست خورده کشته می شود.

فردوسی در مورد شورشی که در برابر هرمزد رخ داده بود اطلاع دارد و جزئیات مربوط به کور شدن هرمزد بدست گستهم و بندوی در بغداد و اعزامی شخصی نزد خسرو پرویز را بیان می کند برای اینکه او تخت شاهی پدر را اشتغال کند و خسرو پرویز نیز شتابان با سپاهی حرکت می کند که «چند لشکر سریع از ارمنستان زیر جزو آن بود»:

هم اندر زمان داغ دل با سپاه	بکردار آتش بر آمد زراه
بترسید کز وی رسد پیشتر	جهانگیر بهرام یا زنده سر
سپاهی بد از بردغ و اردبیل	همی رفت تا نامور فیل فیل
از ارمنینیه نیز چندی سپاه	همی تافت چون باد با پورشاه

(صفحه ۴۷۳، فصل: آگاه شدن خسرو از کور شدن هرمزد و بر تخت نشستن)

فردوسی آنگاه تعریف می کند که وقتی بهرام چوبین مطلع می شود که خسرو پرویز جانشین پدر شده با سپاهش به او می تازد. دو سپاه در نزدیکی رود نهروان به یکدیگر می رسند. خسرو در اینجا به کمک جاسوسان آگاهی می یابد که دشمن قوی تر است و لذا با بزرگانش به مشورت می نشیند که آندیان اسپهبد ارمنستان نیز جزو آنان بود.

چو گردوی شاپور و چون اندیان	سپهبد ار ارمینیه و آرمانیان
نشستند با شه ایران بر از	بزرگان فرزانه و رزم ساز

(ص ۴۷۴: آگاهی بهرام از کور شدن هرمز و لشگر کشیدن بجنگ خسرو)

آنگاه فردوسی در مورد بندوی تعریف می کند که با زرنگی از دست بهرام رهایی یافته همراه دوستانش را ه اردبیل را در پیش می گیرد و به ارمنستان نزد موشغ مامیکنیان که در شاهنامه به صورت موسیل از آن یاد شده، می رسد:

وز آن روی بندوی و اندک سپاه — چو باد دمان بر گرفتند راه
همی برد هر کس که بد برونی — بجایی که موسیل بد ارمنی
بیابان بسی آب و راه و ده — سرا پرده دیدند جایی زده
نگه کرد موسیل بد ارمنی — هم آب روان یافت هم خوردنی

(ص ۴۸۲: چاره بندوی با بهرام سیاوش در کشتن بهرام چوبینه دگر ستن بندوی)

بر اساس شاهنامه، بندوی در ارمنستان مورد حمایت قرار می گیرد و پس از تعریف وقایع، موشغ به او می گوید:

بدو گفت موسیل از ایدر مرو — که آگاهی آید ترا نو بنو
که در روم آباد خسرو چه کرد — همه آشتی نو کند یا نبرد
چو بشنید بندوی زانجا براند — در آندشت یارای خود بخواند

(ص ۴۸۲: چاره بندوی با بهرام سیاوش در کشتن بهرام چوبینه و گریختن بندوی)

فردوسی تعریف می کند که خسروپرویز با دریافت سپاه کمکی از قیصر بیزانس، راهی ارمنستان می شود و با موشغ مامیکنیان روبرو می گردد. شاه موشغ را به جا نمی آورد، اما وقتی که بندوی می گوید: "چرا از موشغ پرسش دوستی نمی کنی، زیرا وقتی که از ایران به یونان رفتی، او روی یک وجب خاک آباد نخوابیده است، یک چادر در بیابان مسکن او بوده، چادر و نمد کاخ او بوده است و همراهش سپاهیان، زین و برگ و قدرت، گنج و پول بسیار دارد و چشم انتظار تو بود"، آنگاه خسرو پرویز به موشغ اطمینان می دهد که زحمات او را به خوبی جبران خواهد کرد: «باید سعی کنم که روزهای عمرت توام با نیک بختی باشند، ترا به آرزوهایت خواهم رساند، نام ترا بالاتراز همه بزرگان قرار خواهم داد".

به گفته فردوسی، شاه ایران بادیدن فداکاری های موشغ، از او می خواهد سوار اسب شود سپس راهی پرستشگاه آذرگشسپ می گردد".

فردوسی آنگاه تعریف می کند که خسرو پرویز با اطمینان به موشغ سردار ارمنی، ارتش خود را به سه بخش تقسیم می کند و یکی از آنها را به فرماندهی او در جناح چپ قرار می دهد.

چو خسرو بیاراست ن قلبگاه — همه دل گرفتند یکسر سپاه
ورا میمنه دار گردوی بود — که گرد و دلیر و جهانجوی بود
بدست چپش نامدار ارمنی — ابا جوشن و تیغ اهریمنی
سبنسار و شاپور و چون اندیان — بر آن جنگ پر ننگ بسته میان

(ص ۴۸۹: رزم دوم خسرو با بهرام چوبینه و شکست خوردن خسرو)

سپس فردوسی تعریف می کند که وقتی موشغ مامیکنیان در جنگ دچار تنگنـا می شود، شاه ایران بی درنگ شخصی را نزد شاپور می فرستد و از او مـی خواهـد بـه موشغ کمک برساند:

ز پیش صف آمد سوی قلبگاه — چو شد جنب جنبان دلیران شاه
فرستا خسرو به شاپور کس — که موسیل را باش فریادرس
بکوشید و با پشت پشت آورید — مگر بخت روشن بمشت آوردی

(ص ۴۸۹، رزم خسرو با بهرام چوبینه و شکست خوردن خسرو)

فردوسی در تمام موارد به وفاداری موشغ نسبت به خسرو پرویز مـی پـردازد و در مورد تغییر روابط آن دو اشاره ای نمی کند، چنانکه مـی نویـسد، وقتـی کـه موشـغ مطلع می شود خسرو پرویز از یونان بازگشته است، همراه بندوی به پیشواز او مـی رود و خطاب به خسرو می گوید: "شاها، مرا قرین خوشـبختی دیگـر کـن و بگـذار بیـایم و بوسه به رکاب تو زنم و شکوه و جلال تو را بستایم" و هنگام پیاده شدن "پا و رکـاب او را می بوسد".

فردوسی در مورد نامه بهرام چوبین اطلاع دارد اما ذکر نمی کند کـه ایـن نامـه خطاب به ارمنیان نوشته شد. او می نویسد که با شنیدن ورود خسرو پرویز، بهـرام نامـه ای به بندوی، گردوی، گستهم، شاپور و آندیان مـی نویـسد. فردوسـی نرسـس سـردار ارمنی آسورستان را یاد نمی کند.

فردوسی آخرین بار از ارمنستان در نامه قیصر یـاد مـی کنـد کـه بـرای خـسرو پرویز فرستاده بود. در اینجا قیصر از او می خواهـد صـلیب مـسیح را کـه پارسـیان بـه اورشلیم برده بودند، باز گرداند و در عین حال از خسرو انوشیروان ستایش می کند کـه به همت او بسیاری از کشورها از جمله ارمنستان از او اطاعت کرده بودند.

ز تازی و هندی و ایرانیان — ببستند پیشش کمر بر میان
ز دریای چین تا شهر خزر — ز ارمینیه تا در باختر
ز هیتال و ترک و سمرقند و چاج — بزرگان با فر و اورند و تاج
همه کهتران شما بوده اند — بر آن برگوا بوده اند

(ص۵۰۳ نامه قیصریه خسرو با هدیه و خواستن مسیح (صلیب))

در شاهنامه راجع به شیرین (آنوش) همـسر خـسرو پرویـز ساسـانی و زیبـاروی مشرق زمین مطالب زیادی وجود دارد و بسیاری از مورخان و شعرای پـس از فردوسـی او را ارمنی قلمداد کرده اند. البته گروهی از نویسندگان آذربایجانی و پارسی به اشتباه او را آذری و پارسی دانسته اند لیکن در منابع ارمنی مطالـب بـسیار زیـادی راجـع بـه او

وجود دارد و بیشتر آنها قبل از فردوسی نوشته شده اند. بر اساس این منابع، شیرین واقعا" وجود داشته است. از این نظر "تاریخ" سبئوس مورخ ارمنی که خود در دربار خسرو پرویز ساسانی حضور داشته، حائز اهمیت است. او در مورد شیرین نوشته است که همسر شاه یک زن بسیار زیبای مسیحی است از سرزمین خوزستان و به نام شیرین.

مورخان دیگری نیز در مورد وجود شیرین به عنوان چهره ای مهم گواهی می دهند (مانند تئوفانس، اواگریوس). با توجه به منابع تاریخی تئوفانس، اواگریوس، تئوفیلاکتوس، "وقایعنامه آشور بی نام"، نظریه برتلس، ابوعثمان عمر بن الجهیز ("کتاب المحاصل و الاضداد")، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، سبئوس و ترجمه تفسیر طبری (توسط محمد بن بلعمی وزیر اعظم نوح ابن منصور سامانی(۹۷۲- ۹۶۳)، شاعران ایرانی و ترک، حرمی، جلیلی، لامی، عارف چلبی، شانی، احمد امامزاده، میرزا محمد قاسم،خلیفی، ادریس بیگ، عرفی شیرازی، وحشی بافقی و دیگران مشخص می شود که شیرین اهل شهر برام در آسیای صغیر و ارمنی مسیحی بود و نه سوگلی بلکه شهبانو و زن شماره یک شاه بوده است.

فردوسی در فصلی که داستان خسرو پرویز را بیان می کند در باره شیرین می نویسد. از نوشته فردوسی نیز مشخص می شود که شیرین پارسی نبوده و پیرو مذهب مسیح بوده است و هنگامی که خسرو پرویز تصمیم می گیرد با او ازدواج کند، بزرگان کشور از جمله مغان زرتشتی با این کار به مخالفت می پردازند:

چون پرویز بی باک بود و جوان — پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بدی — بر او بر چو روشن جهانبین بدی
پسندش نبودی جز او در جهان — ز خوبان و از دختران شهان
به انگه که شد بر جهان شهریار — ز شیرین جدا بود یک روزگار
بگرد جهان بر بی آرام بود — که کارش همه رزم بهرام بود

(ص ۵۰۴، داستان خسرو پرویز و شیرین)

خسرو پرویز پس از بر انداختن دشمنان و آرامش کشور روزی به عزم شکار بیرون رفت، وقتی شیرین از آمدن او آگاه شد:

یکی زدر پیراهن مشکبوی — بپوشید و گلنار گول کرد روی
یکی از برش سرخ دیبای روم — همه پیکرش گوهر و زرش بوم
به سر بر نهاد افسر خسروی — نگارش همه گوهر پهلوی
از ایوان خرم بیامد به بام — به روز جوانی نبد شادکام

(ص ۵۰۴: رفتن خسرو به شکار و دیدن شیرن و فرستادنش به مشکوی خود)

و منتظر ماند تا خسرو بدانجا رسید، به محض دیدن خسرو به پای خاست و خـود را به او نشان داد:

زبان کرد گویا به شیرین سخن — همی گفت از آن روزگار کهن
به نرگس گل ارغوان را بشست — که بیمار بد نرگس و گل درست

(ص ۵۰۴: رفتن خسرو به شکار و دیدن شیرین و فرستادنش به مشکوی خود)

و از عشق کهن و بی توجهی خسرو نسبت بـه خـودش فـراوان سـخن گفـت تـا جایی که خسرو گریست و دستور داد اورا به دربار بردند و پس از بازگشت از شکار بـا او رسما" ازدواج کرد و رقیب خود مریم دختر قیصر را مسموم نمـود و در زنـدان نیـز همراه خسرو بود پنجاه و سه روز پس از مرگ خسرو، شیرویه از او خواستگاری کـرد. شیرین با نیرنگ خود را از دست او آزاد ساخت و خود را به دخمه خـسرو رسـانید و بـا خوردن زهر در همانجا در گذشت و به دستور شیرویه دخمه ای در کنار دخمـه خـسرو کندند و شیرین را در آن قرار دادند. شیرین از خسرو چهار فرزند داشت:

چو پنجاه و سه روز بگذشت ازین — که شد کشته آن شاه با آفرین
بشیرین فرستاد شیروی کس — که ای ریمن و جادوی دسترس
همه جادویی دانی و بد خویی — بایران گنه کار تر کس تویی
بتنبل همی داشتی شاه را — بیچاره فرود آوری ماه را
بترس ای گنه کار نزد من آی — بایوان چنین شاد و ایمن مپای
بر آشفت شیرین زپیغام اوی — وز آن بیگنه زشت دشنام اوی
چنین گفت کانکس که خون پدر — بریزد مباداش بالاو فر
نبینم من این بدکنشرا زدور — نه هنگام ماتم نه هنگام سور
دبیری بیاورد انده بری — همان ساخته پهلوی دفتری
بدان مرد داننده اندرز کرد — همه خواسته پیش او ارز کرد
همی داشت لختی بصندوق زهر — که زهرش نبایست جستن بشهر
همی داشت آن زهر با خویشتن — همه دوخت سرو چمنرا کفن
فرستاد پاسخ بشیروی باز — که ای تاجور شاه گردن فراز
سخنها که گفتی تو برگست و باد — دل و جان آن بدکنش پست باد
کج جادویی در جهان جز بنام — شنودست و بدش ازین شادکام
وگر شاه ازین رسم و اندزه بود — که رای وی از جادویی تازه بود
که جادو بدی کس بمشکوی شاه — بدیده بدیدی همی روی شاه
مرا از پی فرخی داشتی — که شبگیر چون خشم نگماشتی

ز مشکوی زرین مرا خواستی   بدیدار من جان بیاراستی
زگفتار چون این سخن شرم دار   نباید سخن گژ بر شهریار
زدادار نیکی دهش یاد کن   بپیش کس اندر مگو این سخن
ببردند پاسخ بنزدیک شاه   بر آشفت شیروی از آن بیگناه
چنین گفت کز آمدن چاره نیست   چو تو در زمانه سخن خواره نیست
چو بشنید شیرین پر از درد گشت   بپیچید و رنگ رخش زرد گشت
چنین داد پاسخ که نزد تو من   نیایم مگر با یک انجمن
که باشند پیش تو دانندگان   جهاندیده و چیز خوانندگان
فرستاد شیروی پنجاه مرد   بیاورد داننده و سالخورد
وز آنپس بشیرین فرستاد کس   که برخیز و پیش آی و گفتار بس
چو شیرین شنید آن کبود و سیاه   بپوشید و آمد بنزدیک شاه
بشد تیز تا گلشن شادگان   که بد جای گوینده آزادگان
نشست از پس پرده پادشاه   چنان چون بود مردم پارسا
بنزدیک او کس فرستاد شاه   که از سوگ خسرو در آمد دو ماه
کنون جفت من باش تا برخوری   بدان تا بر کهتری ننگری
بدارم ترا هم بسان پدر   وز آن نیز نامیتر و خوبتر
بدو گت شیرین که دادم نخست   بده وانگهی جان پیش تست
از آنپس نیاساید از پاسخت   زفرمان و رای و دل فرخت
بدان گشت شیروی همداستان   که برگوید آن خوبرخ داستان
زن مهتر از پرده آواز داد   که ای شاه پیروی بادی و شاد
تو گفتی که من بد زن و جادویی   زپاکی و از راستی یکسویی
بدو گفت شهروی بود این چنین   زتیزی جوانان نگیرند کین
چنین گفت شیرین بآزادگان   که بودند در گلشن شادگان
که از من چه دیدی شما از بدی   ز تاری و کژی و نابخردی
بسی سال بانوی ایران بدم   بهر کار پشت دلیران بدم
نجستم همیشه جز از راستی   زمن دور بد کژی و کاستی
بسی کس بگفتار من شهر یافت   ز هر گونه از جهان بهر یافت
بایران که دید از بنه سایه ام   وگر سایه تاج و پیرایه ام
بگوید هر آنکس که دید و شنید   همه کار ازین پاسخ آید پدید
بزرگان که بودند در پیش شاه   ز شیرین بخوبی نمودند راه

که چون او کسی نیست اندرجهان — *چه بر آشکار چه اندر نهان*
چنین گفت شیرین که ای مهتران — *جهاندیده و کار کرده سران*
بسه چیز باشد زنانرا بهی — *که باشند زیبای تخت مهی*
یکی ان که با شرم و با خواستست — *که جفتش بدو خانه آراستست*
دگر آن که فرخ پسر زاید اوی — *ز شوی خجسته بیفزاید اوی*
سوم آن که بالا و روشن بود — *بپوشیدگی نیز مویش بود*
بدانگه که من جفت خسرو شدم — *بپیوستگی در جهان نو شدم*
چو بیکام و بیدل بیامد ز روم — *نشستش نبود اندر این مرز و بوم*
از آنپس بدان کامگاری رسید — *که کس در جهان آن ندید و شنید*
وزو نیز فرزندم آمد چهار — *بدیشان چنان شاد بد شهریار*
چو نستور و چون شهریار و فرود — *چو مردانشه آن تاج چرخ کبود*
ز جم و فریدون چو ایشان نزاد — *زبانم مباد ار بپیچم زداد*
بگفت این و بکشاد چادر ز روی — *همه روی ماه و همه پشت موی*
سه دیگر چنین است رویم که هست — *یکی گر دروغست بنمای دست*
مرا از هنر موی بد در نهان — *که آنرا ندیدی کس اندر جهان*
نمودم همه پیشت این جادویی — *نه از تنبل و مکر و از بدخویی*
نه کس موی او پیش ازین دیده بود — *نه از مهتران نیز بشنیده بود*
زدیدار پیران فروماندند — *خیو زیر لبها بر افشاندند*
چو شیروی رخسار شیرین بدید — *روان نهانش زتن بر پرید*
ورا گفت جز تو نباید کسم — *چو تو جفت یابم زایران بسم*
زن خوبرخ پاسخش داد باز — *که از شاه ایران نیم بی نیاز*
دو حاجت بخواهم چون فرمان دهی — *که بر تو بماناد شاهنشهی*
بدو گفت شیروی جانم تراست — *دگر آرزو هر چه خواهی رواست*
بدو گفت شیرین که هر خواسته — *که بودم بدین کشور آراسته*
ازین پس سپاری یکایک بمن — *همه پیش این نامدار انجمن*
بدین نامه اندر زنی خط خویش — *که بیزارم از چیز او کم و بیش*
بکرد آنچه فرمود شیروی زود — *زن از آرزوها چو پاسخ شنود*
براه آمد از گلشن شادگان — *زپیش بزرگان و آزادگان*
بخانه شد و بنده آزاد کرد — *بدانخواسته بنده را شاد کرد*
دگر هر چه بودش بدرویش داد — *بدان کو ورا خویش بد بیش داد*

ببخشید چندی بآتشکده | چه بر جای نوروز و جشن سده
دگر بر کنامی که ویران بدی | رباطی که آرام شیران بدی
بمزد جهاندار خسرو بداد | بنیکی روان ورا کرد شاد
بیامد بدان باغ و بگشاد روی | نشست از بر خاک بی رنگ و بوی
همه بندگانرا بر خویش خواند | مر آن هر یکیرا بخوبی نشاند
چنین گفت از آنپس ببانگ بلند | که هر کس که هست از شما ارجمند
همه گوش دارید گفتار من | نبیند کس نیز دیدار من
مگوئید یکسر جز از راستی | نباید زدانندگان کاستی
کز آن پس که من پیش خسرو شدم | بمشکوی زرین او نوشدم
سر بانوان بودم و فر شاه | از آنپس چه پیدا شد از من گناه
نباید سخن هیچ گفتن بروی | چه روی آید اندر زنی چاه جوی
همه یکسر از جای برخاستند | زبانها بپاسخ بیاراستند
که ای نامور بانوی بانوان | سخن گوی و دانا و روشن روان
بیزدان که هرگز ترا کس ندید | نه نیز از پس پرده آوا شنید
همانا زهنگام هوشنگ باز | چو تو نیز ننشست بر تخت ناز
همه خادمان و پرستندگان | جهانجوی و بیدار دل بندگان
بآواز گفتند کای سرفراز | ستوده بچین و بروم و طراز
که یارد سخن گفتن از تو ببد | دی کردن از روی تو کی سزد
چنین گفت شیرین که آن بدکنش | که چرخ بلندش کند سرزنش
پدر را بکشت از پی تاج و تخت | کزین پس دو چشمش مبیناد بخت
مگر مرگرا پیش دیوار کرد | که مرگ پدر زان نشان خوار کرد
پیامی فرستاد نزدیک من | که تاریک شد جان باریک من
بدن گفتم این بد که تا زنده ام | جهان آفرینرا پرستنده ام
پدیدرا کردم همه راه خویش | پر از درد بودم زبد خواه خویش
پس از مرگ من بر سر انجمن | زبانش مگر بد سراید زمن
زگفتار او ویژه گریان شدند | هم از درد پرویز بریان شدند
چو رفتند گویندگان نزد شاه | شنیده بگفتند از آن بیگناه
بپرسید شیروی کان نیک خو | دگر از چه چیز آمدش آرزو
فرستاد شیرین بشیروی کس | که اکنون یکی آرزو ماند و بس
کشایم رد دخمه شاه باز | بدیدار او آمدستم نیاز

چنین گفت شیروی کین هم رواست — *بدیدار آن مهتر او پادشاست*
نگهبان در دخمه را باز کرد — *زن پارسا مویه آغاز کرد*
بشد چهر بر چهر خسرو نهاد — *گذشته سخنها همه کرد یاد*
همانگاه زهر هلاهل بخورد — *زشیرین روانش برآورد گرد*
نشسته بر شاه پوشیده روی — *بتن در یکی جامه کافور بوی*
بدیورا پشتش نهاده بمرد — *بمرد و زگیتی ستایش ببرد*
چو بشنید شیروی بیمار گشت — *زدیدار او پر ز تیمار گشت*
بفرمود تا دخمه دیگر کنند — *زمشک و زکافورش افسر کنند*
در دخمه شاه کرد استوار — *برین بر نیامد بسی روزگار*
که شیروی را زهر دادند نیز — *جهانرا ز شاهان پر آمد قفیز*
بشومی بزارد و تشومی بمرد — *همان تخت شاهان پسر را سپرد*
کسی پادشاهی کند هفت ماه — *بهشتم زکافور یابد کلاه*
بگیتی بهی بهتر از اه نیست — *بدی بتر از عمر کوتاه نیست*
کنون پادشاهی شاه اردشیر — *بگویم که پیش آمدم ناگزیر*

بدین سان ارمنیان در شاهنامه بـه عنـوان دوسـتان ملـت ایـران ظـاهر شـده انـد. مواردی که فردوسی به عنوان مطالب تاریخی در مورد ارمنستان قید کـرده عمـدتا" بـه دوره بعد از انقـراض اشـکانیان ارمنـی در ارمنـستان مربـوط مـی باشـد. دیگـر اینکـه، داستاهای مربوط به موسیل (موشغ مامیکنیان) در شاهنامه حائز اهمیـت مـی باشـند. در این خصوص شاهنامه ارمنیان را به یاری ایرانیان می فرستد و آنان راهمـراه بـا ایرانیـان به عنوان متحدین در برابر اقوام ترک دشمن اصلی ایرانیان معرفی می نماید.

فردوسی چهره شـیرین همـسر خـسرو پرویـز را بگونـه ای دیگـر و بـا عـشقی متفاوت معرفی می کند و به عنوان پایه گذار روایتی عمل می کنـد کـه بـر اسـاس آن شیرین زیباروی ارمنی مسیحی است.

۵– پژوهش ارمنیان در باره شاهنامه

فردوسی و شاهنامه شناسی مکان ویـژه و مهمـی در پژوهـشهای ادبـی بـه خـود اختصاص می دهد و پژوهشگران بسیاری از ملل کوناگون در باره فردوسـی و شـاهنامه وی تحقیقات ادبی، اسطوره شناسی و تطبیقی به عمل آورده اند. نویسندگان و اهل علم و ادب ارمن نیز از این امر مستثنی نبوده از مدت ها پیش در این زمینه کار کرده اند.

در مورد آگاهی های شاهنامه از ارمنیان نخستین بار آراکل ساروخان به بررسـی پرداخته است. او در تحقیق خود تحت عنوان «فردوسی وموسی خورنی» کـه در سـال ۱۹۳۶ در وین به چاپ رسید، به بررسی همکاری نظامی خـسرو پرویـز ساسـانی(۶۲۸-۵۹۰م.) و موشغ مامیکنیان سپهسالار ارمن می پردازد.

پس از ساروخان، دانشمند بزرگ ارمنـی هراچیـا آجاریـان در مـورد اطلاعـات فردوسی در باب ارمنیان پژوهشی تحت عنوان «فردوسی» دارد که بـه سـال ۱۹۴۲ در ایروان به چاپ رسیده است.

نخستین پژوهش علمـی شـاهنامه فردوسـی در میـان ارمنیـان توسـط اسـتپانوس نازاریان صورت گرفت. او هنگام اشتغال در شهر قـازان روسـیه در کنـار بررسـی هـای ارمنی شناسی خود زبان های فارسی و عربی را فرا می گیرد و در ادبیات و شعر فارسی تعمق می کند. "گلستان" سعدی را ترجمه کرده تحقیقی در باره شاهنامه فردوسـی مـی نویسد (به زبان روسی) که در سال ۱۸۴۹ به عنوان تـز دکتـری از آن دفـاع مـی کنـد. بخش نخست آن در سال ۱۸۴۹ در قازان و بخش دوم در سال ۱۸۵۱ در مسکو بـه چـاپ می رسد.

مسروپ تاغیادیان که به ادب و تاریخ ملل شرق تسلط داشت در سـال ۱۸۴۶ در کتاب "تاریخ پارس" (۱۸۴۶کلکته) تاریخ ایرانیان را مطابق بـا شـاهنامه فردوسـی مـی نگارد و در مورد پادشاهی ضحاک به کتاب تاریخ موسی خورنی رجوع می کند.

در ادبیات ارمنی راجع به آژدهاک یاد شـده توسـط موسـی خـورنی در کتـاب ارزشمندش "تاریخ ارمنیان" بسیار سخن گفته شده است. بسال ۱۸۵۰ پروفسور مگردیچ امین کتاب "داستانهای کهن ارمنستان" را منتشر نمود و در آن بخش داسـتانهای پارسـی "از تاریخ ارمنیان" موسی خورنی را نیـز مـورد بررسـی قـرار داده "آژدهـاک" موسـی خورنی را با "ضحاک" شاهنامه مقایسه نمـوده نتیجـه مـی گیـرد کـه هـر دو نویـسنده حکایت از یک داستان دارند و هرودن خورنی همان فریدن شاهنامه است.

بجز از م. امین نویسندگان دیگر ارمنی چون گریگور خالاتیـانتس، ن. آکینیـان و غیره در مورد آژدهاک مذکور توسط خورنی و افسانه مربوط به او مطالبی به رشـته

تحریر کشیده همان نتیجه گیری مگردیچ امین را تصدیق می کنند و مورد اخیر توسط بابکن چوگاسزیان پژوهشگر نامی و معاصر ارمنی نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

پروفسور کاراپت ملیک اوهانجانیان در کتاب "فردوسی و موتیف ها داستانی ایران در شاهنامه و در ادبیات ارمنی" (۱۹۳۴) سعی کرده است همانندی های منابع پهلوی شاهنامه یعنی "یادگار زریران" "خداینامه" و "کارنامه اردشیر بابکان" را در ادبیات ارمنی یافته چگونگی بهره جویی از آنها نخست توسط تاریخنویسان ارمنی و آنگاه بوسیله فردوسی را روشن سازد.

پژوهشگر مذکور نتیجه می گیرد که واریانت ارمنی "کارنامه" پیش از تحریر پهلوی آن در میان ارمنیان وجود داشته است و واریانت ارمنی در ویرایش اولیه تاریخ آگاتانگغوس وجود داشته است و رویدادهای "کارنامه" در واقع بخشی از زنجیره طولانی را تشکیل می دهد که روابط ارمنیان با ایرانیان و مبارزه فئودالها و حکومت ساسانی توسط آنها تشریح می گردد.

در مورد انعکاس موتیف های داستانی ایران در ادبیات ارمنی پژوهشگران دیگری چون ک. کستانیانتس، م. آبغیان، ت. آودالبگیان، استپان مالخاسیانتس، ه. تیریاکیان، روبن آبراهامیان، م. تیراکیان و سایراین بررسی هایی انجام داده اند.

بررسی تطبیقی حماسه های دو ملت ایران و ارمن دارای اهمیت فراوانی است. پژوهشگرانی چون گ. خالاتیانس، ب. خالاتیانس و گ. هوسپیان در بررسی روایات ارمنی داستان "رستم زال" معتقدند که اینان از شاهنامه ایرانی متأثر گردیده اند. پژوهشگر نخست در بررسی حماسه ارمنی "داویت ساسونی" آن را با رستم- مقایسه می کند و آخرالامر نتیجه می گیرد که این پهلوان داستانی ارمنی همان رستم ایرانی است که نامش تغییر یافته است.

رافی (هاکوپ ملیک هاکوپیان) نویسنده نامی ارمنی در کتاب "در باره ادبیات" (ایروان ۱۹۵۸) به بررسی فردوسی و شاهکارش شاهنامه پرداخته حماسه ایران را تحلیل نموده آن را با "ایلیاد" هومر نیز مقایسه کرده است.

سمبات شاه عزیز شاعر بزرگ ارمنی نیز در "نامه های تابستانی" (مسکو ۱۸۹۷) در مورد فردوسی و شاهکار او مطالبی نوشته است.

باگرات خالاتیانتس نیز در کتاب "قهرمانان ایران در میان ارمنیان" سعی در اثبات یک فرضیه نادرست نموده است، او می نویسد: «ارمنیان به عنوان ملتی کوچک هیچ چیز مختص به خود نداشته اند و مشرق به لطف پارسیان دروازه بهشت مرموزی بر

روی آنان گشوده است که ذهن و فکر انسان بطور شگفت آوری توسط آن در دامان طبیعت پرطراوت مشرق رشد و نمو کرده است.»

ن. آکینیان نیز پژوهشی تحت عنوان "آژدهاک بیوراسب و مزدک کمونیست در روایات ارمنی بر اساس تاریخ موسی خورنی" (نشریه "هاندس آمسوریا" - ۱۹۳۶) سایر پژوهشگران یاد شده نیز به نحوی کوشیده اند حماسه داویت ساسونی را واریانت ارمنی داستان رستم زال جلوه گر سازند. لیکن برخی دیگر از پژوهشگران ارمنی چون هوسپ اوربلی ثابت کرده اند که ویژگی های اساطیری در میان کلیه مردمان گیتی همسان و یکسانند زیرا این اسطوه های بجای اینکه یکی از دیگری ناشی شده باشد، به مقتضای شرایط خاص تاریخی هر ملت (که برای اکثر آنها همانند است) بوجود آمده اند و لذا وجود همانندی میان آنان دلیلی بر ناشی شدن یکی از دیگری نمی باشد. پروفسور مانوک آبغیان در پژوهش خود "وزن شعری شاهنامه در ادب ارمنی" (۱۹۳۴ ایروان) به تأثیر هنری شاهنامه در ادبیات ارمنی پرداخته است.

دکتر روبن آبراهامیان در سال ۱۹۳۴، پژوهشی تحت عنوان "فردوسی و شاهنامه او" (جلد اول) در تهران به چاپ رساند او در این کتاب در باره عصر فردوسی، زندگینامه و معاصران او، فنون شعری شاهنامه، بررسی و تحلیل محتوای شاهنامه، ویژگی های شاهنامه، دین زرتشت در شاهنامه، تأثیر اسلام، جنبه های هنری، مقایسه اجمالی شاهنامه با حماسه های ارمنی، یونانی و آلمانی، کاستی های شاهنامه، به بحث می پردازد.

در سال ۱۹۳۴ م. (۱۳۱۳ش.) در ایران و سایر کشورها هزاره تولد فردوسی جشن گرفته شد. ارمنیان ایران و ارمنستان نیز نمی توانستند در این جشن باشکوه شرکت نکنند. کلوب ارمنیان تهران به همین مناسبت جشنی ترتیب داد و کتاب یاد شده دکتر آبراهامیان را به همین مناسبت به چاپ رساند. در تهران به دعوت دولت ایران پروفسور هوسپ اوربلی از ارمنستان در جشن هزاره فردوسی شرکت کرد و در مجموعه سخنرانی های ۱۶-۱۲ مهر ماه ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) تحت عنوان L'ARGENTERIC SASSANIDE ET CHAHNAME سخنرانی کرد.

در جشن هزاره فردوسی در روز جمعه ۱۳مهر ۱۳۱۳ دسته خوانندگان آقای نیکول گالاندریان شرکت داشتند و آوازهای عاشق های ارمنی، جیوانی، غریب و سایات نوا و راسودیا فردوسی، نی شبان تصنیف روبن اجرا گردید.

در ارمنستان نیز به مناسبت هزاره فردوسی در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ه.) مجموعه "فردوسی" در ایروان چاپ شد که حاوی چند مقاله و تحقیق در باره فردوسی و

شاهنامه بود. روزنامه "هوسامبر" شماره ۶ ژوئن ۱۹۳۵ (فوق العاده) را به فردوسی اختصاص داده است.

پروفسور مانوک آبعیان در جلد دوم کتاب "تارخ ادبیات کهن ارمنی" (بیروت ۱۹۵۶ ص ۵۵۲) فصلی تحت عنوان "تأثیر فرم های شاهنامه" دارد. او در این پژوهش تأثیرات شاهنامه بر شعر ارمنی و آوازهای مذهبی ارمنی را بررسی می کند.

یکی دیگر از پژوهشگران در زمینه فردوسی و شاهنامه بابکن چوگاسزیان است او در کتاب "مناسبات ادبی ایران و ارمنستان " (ایروان ۱۹۶۳) فصلی تحت عنوان "افسانه آژدهاک بیوراسب در نزد موسی خورنی" دارد. وی در شماره دوم مجله "ایران نامه" چاپ ایروان مقاله دیگری تحت عنوان "انعکاس افسانه زال قهرمان داستانی ایران در تاریخ موسی خورنی" دارد.

پروفسور آ. آراکلیان در کتاب "تاریخ تحول فرهنگ فکری ارمنیان" (جلد اول، ۱۹۵۹، ص ۳۵۹) فصلی را به "شاهنامه در ادبیات ارمنی" اختصاص داده است.

آودیس شاهسوواریان نیز با پژوهش عمیق خود تحت عنوان "شاهنامه و منابع ارمنی، (ایروان: ۱۹۶۷) به بررسی ویژگی ها و همانندی و وجوه تمایز حماسه ایران و ارمنستان پرداخته است.

فردوسی و شاهنامه او در ادبیات و شعر معاصر ارمنی نیز انعکاس یافته است از جمله در اشعار یغیشه چارنتس، ناییری زاریان، سوغومون تارونتسی، هوانس شیراز و دیگران.

چنانکه مشاهده می گردد پژوهشگران و جامعه اهل ادب ارمنی نیز در کنار جامعه اهل تحقیق و اندیشه در مورد حماسه های ارمنی و ایرانی، فردوسی و شاهنامه فعالیت های چشمگیری انجام داده اند و این بررسی های تاریخی بس بلند تا امروز ادامه دارند. در این راه چه ارمنیان ساکن ارمنستان و چه جوامع مهاجر نشین ارمنی در کشورهای مختلف کماکان به کار و تلاش و تحقیق در این زمینه مشغول هستند.

۶– ترجمه های ارمنی شاهنامه

ارمنیان نیز همچون ملل دیگر با توجه بـه ارزش هـای والای حماسـی و ادبـی و همانندی روحیه شاهنامه با روحیه و حماسه ملی خود آن را از حدود یکصد سـال پـیش تاکنون ترجمه کرده اند.

نخستین مترجم ارمنی شاهنامه فردوسی ساموئل گیولزادیان می باشد که داستان "رستم و سهراب" و ده قطعه دیگر را ترجمه کرده که در سـال ۱۸۹۳ در شـهر شوشـی آرتساخ (قره باغ) به چاپ رسیده است. اشعار زیر از این کتاب ترجمه شده است: پاسخ فردوسی به کاتب الکتـاب سـلطان محمـود غزنـوی، ربـاعی فـی البدیهـه فردوسـی بـه عنصری، فرخی، عسجدی شاعران دربار و شعری خطاب بـه سـلطان محمـود و در انتهـا داستان "رستم و سهراب" متشکل از ۲۳ فصل. ترجمه به صورت نظم است.

دومین ترجمه گیولزادیان از شاهنامه بـه داسـتان "سـیاوش" مربـوط مـی شـود، ترجمه به صورت نثر انجام شده. ترجمه سوم مربوط به "ضحاک، آژدهاک بیوراسـب" است که در سال ۱۸۹۴ در شوشی به چاپ رسیده است. نخست مـدح سـلطان محمـود و سپس پیشگفتار فردوسی و ستایش "فردوسی و سلطان محمود» و آنگاه داسـتان اصـلی شامل ۱۱ فصل قید می شود. در انتها منابع ترجمه بیان گردیده است. بـه گـواهی خـود گیولزادیان این ترجمه شامل ۱۵،۰۰۰ بیت است. در پایان کتـاب بخـشی تحـت عنـوان "قطعاتی از شاهنامه" جای گرفته و در آن سخنان آغاز و پایـان فردوسـی در شـاهنامه و نکوهش سلطان محمود آمده است.

از نظـر ترتیـب زمـانی، دکتـر هـاروتیون تیریاکیـان دومـین متـرجم شـاهنامه محسوب می شود. او که زاده قیصریه (۱۸۴۵) آناتولی بود و پیشه پزشکی داشت پس از کسب تحصیلات در پاریس به استامبول باز می گردد و بـه عنـوان پزشـک و رئـیس هیئت امنای مدرسه مرکزی ملی استامبول منصوب می شـود. او در سـال ۱۸۹۰ همـراه جمعی دیگر از اندیشمندان و چهره های ملی و اجتمـاعی دسـتگیر و روانـه زنـدان مـی شود اما با وساطت آزاد شده در سال ۱۸۹۶ به ایران می آید و به عنوان پزشک درباری مظفرالدین شاه منصوب شده به مدت ده سال انجام وظیفه می کند و به خـاطر خـدمات شایسته خود به دریافت هدایا و خلعت و لقب خان نایل می گردد. او در ایـران فرصـت خوبی برای مطالعه منشاء زبان مادری، زبان های پهلـوی و فارسـی نـو پیـدا مـی کنـد و علاقمند به ترجمه از آن زبان ها می شود. بویژه آثـار فردوسـی و سـعدی را بـه خـوبی بررسی و مطالعه می کند و پژوهش های خود را در نشریه "باناسر" پاریس به چـاپ مـی رساند. او تا زمان ترجمه "گلستان" سعدی به مطالعـه ادیـان ایـران، آیـین زرتـشت، زنـد

اوستا و قرآن می پردازد آنگاه اقدام به ترجمه "گلستان" می کند که مورد توجه جامعه اهل ادب و اندیشه قرار می گیرد. سپس اقدام به ترجمه "شاهنامه" و "کارنامه اردشیر بابکان"، "آتر بدمارپندان" اشعاری از رودکی، عمر خیام، متون پهلوی به زبان ارمنی می کند از دیگر کارهای او "واژه نامه آریایی ارمنی"، " وزن شعر ارمنی"، مطالعات ایران و ارمن" و غیره را می توان نام برد. او در سال ۱۹۰۷ به ایالات متحده آمریکا رفته در نیویورک رحل اقامت می گزیند. ترجمه "کارنامه اردشیر بابکان" در سال ۱۹۰۷ در ماهنامه "آناهیت" پاریس و در سال ۱۹۰۹ همین اثر با تکمیل و تفصیل در نیویورک به چاپ می رسد. این ترجمه او شامل ۱۹۷۵ بیت بوده پس از پیشگفتار بخش مربوط به "سخنی چند در باره فردوسی" آمده است.

در سال ۱۹۲۴، در شماره چهارم ماهنامه "نورک" ایروان ترجمه ارمنی پیش درآمد داستان "بیژن و منیژه" (۷۲ بیت) به ترجمه گورک آساتور منتشر شد. در سال ۱۹۳۴ به مناسبت هزاره فردوسی در ایروان ترجمه داستان "رستم و سهراب" پیش در آمد داستان "بیژن و منیژه" و " هجو سلطان محمود" با ترجمه گوک آساتور و با نقاشی های مارتیروس ساریان نقاش سرشناس ارمنستان در یک کتاب چاپ گردید.

پروفسور روبن آبراهامیان نیز از شاهنامه ترجمه کرده است. ترجمه او به قطعه "بهرام گور و آزاده" مربوط است. او در این ترجمه به وزن متن اصلی پایبند مانده است. او برای این ترجمه از سه نسخه فارسی و چاپ روسی استفاده کرده است. او توضیحاتی نیز به کتاب اضافه کرده، در انتها متن فارسی را افزوده است. کتاب در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴ در تهران) به چاپ رسید.

هوسپ میرزایان مترجم نامی عمر خیام نیز سه قطعه از شاهنامه را ترجمه کرده است: "رستم و سهراب"، "رستم و اشکبوس"، "رستم و اسفندیار"، مترجم چنین نوشته است: "من فکر نمی کردم ترجمه شاهنامه را بتوانم انجام دهم اما هر چه به روز جشن هزاره فردوسی نزدیک تر می شدیم خود را به عنوان ایرانی ارمنی بیشتر مقید به انجام کار می نمودم و اینکه به هر نحو در این جشن شرکت کنم.... زمان شروع کار فرا رسید و ترجمه را آغار کردم و فکر کردم تا آنجا که فرصت باشد به ترجمه ادامه دهم». او نخست از ترجمه "رستم و اسفندیار" شامل ۳۰۰ بند شروع کرده و سپس با "رستم و اشکبوس" و آنگاه "رستم و اسفندیار" شامل ۸۰۰ بند ادامه داده است. لیکن به علت کمبود وقت نتوانست متن کامل را ترجمه کند. کتاب او در سال ۱۹۳۴ در تهران به چاپ رسید.

مترجم بعدی شاهنامه مهرداد تیریاکیان فرزند هاروتیون تیریاکیان است که ۲۵ قطعه از شاهنامه را ترجمه کرده است. ترجمه های او شامل هجو سلطان، دو داستان مربوط به ضحاک با پنج داستان زال و رودابه، دو داستان افراسیاب، داستان رستم و سهراب، دو قطعه از داستان اسفندیار، دو قطعه از داستان بهرام گور و آزاده ، خسرو انوشیروان، دو قطعه از نوشیروان، دو قطعه از خسرو پرویز. او در پیشگفتار مفصل خود در باره محتوای "شاهنامه" بحث می کند. کتاب ترجمه منتخب شاهنامه، در سال ۱۹۵۱ در نیویورک به چاپ رسید. ترجمه تیریاکیان جمعا" شامل ۲۰۸۲ بیت است.

رافی (هاکوپ ملیک هاکوپیان) نویسنده بزرگ ارمنی نیز ترجمه شاهنامه را انجام داده است. اما از روی چاپ روسی و. اوسنکوف. ترجمه رافی شامل سه بخش است: "شاعر کوچک"، "شاعر جوان" و "بهشتی" که در ماهنامه "آغبیور" در تفلیس (سال ۱۸۸۴ شماره های ۱۰و ۹-۸) به چاپ رسیده است.

رافی شعر "فردوسی" هاینه را نیز ترجمه کرده است که بعدها در سال ۱۹۳۴ با ترجمه سوغومون تارونتسی به چاپ رسید. تارونتسی "هجو سلطان محمود" را از شاهنامه شامل ۲۱۸ مصرع ترجمه کرده است.

در سلسله انتشارات "منابع خارجی در باره ارمنیان" که بسال ۱۹۴۲ توسط دانشگاه دولتی ایروان بچاپ رسیده شماره چهارم آن به فردوسی اختصاص یافته و تحت عنوان "منابع پارسی" قرار دارد. این ترجمه را آکادمیسین هراچیا آجاریان زبانشناس و ارمنی شناس نامی ارمنی انجام داده است.

هراچیا آجاریان در کنار مطالعات همه جانبه در زمینه ارمنی شناسی، زبان، تاریخ و ادبیات ایران همچنین فرقه های مذهبی و آداب و سنن ایرانیان را نیز مورد بررسی قرار داده پژوهش های ارزشمندی را به رشته تحریر کشیده است. او در عین حال آثاری از خیام، سعدی و شاهنامه فردوسی را ترجمه کرده است. ترجمه شاهنامه توسط آجاریان شامل ۲۹۹ خط است. او توضیحات مفصل نیز ارائه می دهد. ترجمه او در سال ۱۹۴۲ در ایروان به چاپ رسید. در سالهای اخیر سرگتی اوماریان نیز در ارمنستان به ترجمه شاهنامه پرداخته است.

او در ترجمه نخست خود این بخش های شاهنامه را ترجمه کرده است: "سیاوش" شامل دو بخش، "پیشگفتار" شامل "گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه"، "گفتار در سرگذشت دقیقی شاعر"، "گفتار اندر بنیاد نهادن کتاب"، "اندر ستایش ابو منصور". در بخش دوم داستان در انتها "بخش موشغ ارمنی" آمده که دارای دو عنوان

“کمک ایرانیان به ارمنیان” و “کمک ارمنیان به ارمنیان” می باشد(ایـروان: ۱۹۶۲). در انتهای کتاب توضیحات ضروری ارائه شده است.

کتاب دوم همین مترجم تحت عنوان “زال و رودابـه” شـامل ۹ قطعـه اسـت کـه چهار قطعه تکراری از کتاب اول است و در انتها دارای توضیحات منوط به مـتن اسـت. این کتاب در سال ۱۹۶۴ در ایروان به چاپ رسید.

کتاب سوم اوماریان مربوط به “رستم و سـهراب” اسـت کـه در سـال ۱۹۶۷ در ایروان به چاپ رسید.

اوماریان در مجموعه “شرق لیریک” چهار قطعه از ترجمه های فوق را گنجانده است (ایروان: ۱۹۷۱).

کتاب چهارم اوماریان تحت عنوان “شاهنامه فردوسی” شامل “پیـشگفتار”، “زال و رودابه”، “رستم وسهراب”، “سیاوش” و “قطعات لیریک” می باشد (ایروان: ۱۹۷۵).

چنانکه دیدیم، ارمنیان توجه زیادی به “شاهنامه” فردوسی داشـته انـد و ترجمـه های مختلف این کتاب در اثر همین توجه و کنجکاوی صورت گرفته اند و خوانندگان ارمنی به کمک آنها توانسته اند، با شاهکار غنی ادبیات ایران آشنا شوند.

۷–کتابنامه ارمنی فردوسی و شاهنامه

در مورد شاهنامه و فردوسی کتاب ها و مقاله های بسیاری تاکنون توسط اهل ادب و اندیشه ارمنی چه در ارمنستان و چه در کشورهای دیگر نوشته شده است. نگارنده تا آنجا که به این مقاله ها و کتابها دسترسی داشته و یا در باره آنها مطالبی در منابع مختلف یافته است، سعی نموده فهرستی از موارد یاد شده را در این بخش یادآورد شود. مسلما" نوشته های دیگری نیز وجود داشته و دارند که با توجه به عدم دسترسی، نگارنده قادر به ذکر آنها نمی باشد.

۱- آراکل ساروخان: "فردوسی و موسی خورنی". وین: ۱۹۳۶.

۲- هراچیا آجاریان: "فردوسی". ایروان: ۱۹۴۲.

۳- گریگور خالاتیانتس: "اشکانیان ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی" (به زبان روسی). مسکو: ۱۹۰۳.

۴- کاراپت ملیک اهانجاینان: "فردوسی و موتیف های داستانی ایران در شاهنامه و منابع ارمنی"، در مجموعه "فردوسی". ایروان: ۱۹۳۴.

۵- اثر گریگور خالاتیانتس مسکو ۱۸۹۷ .

۶- باگرات خالاتیانتس: "قهرامانان ایران در میان ارمنیان". استامبول: ۱۹۰۱.

۷- گ. هوسپیان: داستان مردمی "رستم زال"، تفلیس ۱۹۰۵.

۸- ه. اوربلی: "حماسه قهرمانی ارمنی". ایروان: ۱۹۵۶.

۹- روبن آبراهامیان: "فردوسی و شاهنامه او"(ارمنی). تهران: ۱۹۳۴.

۱۰- مانوک آبغیان: "دنیای حماسی شرق"، الف. "رستم و سهراب" ۱۸۹۰ در نشریه "قرن جدید" شماره ۳ (ارمنی).

۱۱- مانوک آبغیان: "شاهنامه" ایروان: ۱۹۳۴. در مجموعه "فردوسی" (ارمنی).

۱۲- گارگین لوونیان: "فردوسی در ادب ارمن". در مجموعه "فردوسی" (ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۳- کاراپت ملیک اهانجانیان: "مقدمه در رستم زال" داستان مردمی ارمنی- ایرانی. در مجموعه "فردوسی" (ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۴- مجموعه "فردوسی". به مناسبت هزاره فردوسی (ارمنی). ایروان: ۱۹۳۴.

۱۵- ساموئل گیولزادیانتس(مترجم). ضحاک، آژدهاک بیور اسب" فردوسی. شوشی: ۱۸۹۴.

۱۶- روبن آبراهامیان: مقایسه داستانهای حماسی ایران با داستان های حماسی ارمنی، یونانی و آلمانی، مجله مهر ۲. تهران: ۱۳۱۳.

۱۷- هراند قوکاسیان: شاهنامه فردوسی به زبان ارمنی، مجله ارمغان ۳۶. تهران: ۱۳۴۶. و در مجله هور شماره ۳۰/۲۹. تهران: ۱۳۵۲.

۱۸- ه. اوربلی:L' ARGENTERIE SASSANIDE IT LE SHAH- NAMEH. به مناسبت هزاره فردوسی. تهران: ۱۹۴۴.

۱۹- ه. اوربلی: مجموعه فردوسی. شماره ۵ ص ۲۰-۱۹. ایروان: ۱۹۳۴.

۲۰- ه. اوربلی: شاهنامه مجموعه "فردوسی"، ص ۱۱-۱. ایروان : ۱۹۳۴.

۲۱- ه. تیریاکیان(مترجم): انتخاب شاهنامه، ترجمه از پهلوی. پاریس: ۱۹۰۶.

۲۲- ه. تیریاکیان(مترجم). شاهنامه فردوسی. کارنامه اردشیر بابکان. نیویورک: ۱۹۰۹.

۲۳- گ. آساتور(مترجم). رستم و سهراب. ایروان: ۱۹۳۴.

۲۴- س. تارونتسی(مترجم). جنگ رستم و اسفندیار و مرگ اسفندیار. هفته نامه گراکان ترت، شماره ۲۶، ۱۱۰کتبر ۱۹۳۴.

۲۵- روبن آبراهامیان: بهرام گور و آزاده، ترجمه به ارمنی. تهران: ۱۳۱۳(۱۹۳۴).

۲۶- مهرداد تیریاکیان: منتخب شاهنامه فردوسی به زبان ارمنی. نیویورک: ۱۹۵۱.

۲۷- ن. آکینیان: "آژدهاک بیوراسب و مزدک کمونیست در روایات ارمنی بر اساس تاریخ موسی خورنی. نشریه هاندس آموریا، ۱۹۳۶.

۲۸- م.آبغیان: "وزن شعری شاهنامه در ادب ارمنی" در مجموعه فردوسی. ایروان: ۱۹۳۴.

۲۹- س. گیولزادیان(مترجم): "رستم و سهراب" و چند قطعه دیگر. شوشی: ۱۸۹۳.

۳۰- س. گیولزادیان(مترجم): "سیاوش". شوشی: ۱۸۹۳.

۳۱- گ. آساتور (مترجم): "بیژن و منیژه". ماهنامه نورک، شماره ۴. ایروان: ۱۹۲۴.

۳۲- گ. آساتور (مترجم): "فردوسی" (شامل بیژن و منیژه رستم و سهراب و هجو سلطان محمود. ایروان: ۱۹۳۴. با نقاشی م. ساریان.

۳۳- هوسپ میرزایان(مترجم): "شاهنامه"، ("رستم و سهراب"، "رستم و اشکبوس"، "رستم و اسفندیار"). تهران: ۱۹۳۴.
۳۴- رافی (هاکوپ ملیک هاکوپیان): "شاهنامه" (شاعر کوچک، شاعر جوان، بهشتی). ماهنامه "آغبیور" (شماره های ۱۰ و ۹-۸)، تفلیس: ۱۸۸۴.
۳۵- سر گئی اوماریان(مترجم): "فردوسی" (ساوش). ایروان: ۱۹۶۲.
۳۶- سرگئی اوماریان(مترجم): "فردوسی" "زال و رودابه". ایروان ۱۹۶۴.
۳۷- سرگئی اوماریان(مترجم): "فردوسی" رستم و سهراب" ایروان ۱۹۶۷.
۳۸- سرگئی اوماریان(مترجم): "فردوسی" "شرق لیریک" شامل چهار قطعه از شاهنامه. ایروان: ۱۹۷۱.
۳۹- سرگئی اوماریان(مترجم): شاهنامه فردوسی، (شامل کلیه قطعاتی که شاعر از شاهنامه ترجمه کرده است). ایروان ۱۹۷۵.
۴۰- رافی (هاکوپ ملیک هاکوپیان): "در باره ادبیات" (به بررسی فردوسی و شاهکار او پرداخته است). ایروان ۱۹۵۸.
۴۱- سمبات شاه عزیر: "نامه های تابستانی" (در باره فردوسی و شاهنامه بررسی کرده است). مسکو: ۱۸۹۷.
۴۲- آ. شاهسوواریان : "شاهنامه و منابع ارمنی" ایروان ۱۹۶۷.
۴۳- ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک):"شاهنامه و منابع ارمنی"، نشریه نامه فرهنگ ایران، بنیاد نیشابور.
۴۴-ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک):" شاهنامه و ارمنیان"اثر حاضر.

منابع:

۱- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. چاپ سوم، تهـران: انتـشارات جاویـدان، بهار ۱۳۶۲.
۲- فردوسی و شاهنامه او. روبن آبراهامیان. تهران: ۱۳۱۳(۱۹۳۴).
۳- مناسبات ادبی ایران و ارمن. بابکن جوکاسریان. ایروان: ۱۹۶۳.
۴- کتابشناسی فردوسی.گردآوری ایرج افشار. تهران: ۱۳۵۵.
۵- انعکاس داستان حماسی زال ایران در تاریخ موسی خورنی. نـشریه ایراننامـه شماره ۲.
۶- سلسله مقاله ها در باره فردوسی. روزنامه آلیک. ۱۸ مارسی ۱۹۹۱.
۷- شاهنامه و منابع ارمنی. ا. گرمانیک. نشریه نامه فرهنگ ایران دفتر دوم.
۸- دکتر هاروتیون تیریاکیان. ماهنامه "ارمنستان شوروی".
۹- شاهنامه و منابع ارمنی. آ. شاهسوواریان. ایروان: ۱۹۶۷.
۱۰- مترجمان ارمنی شاهنامه. روزنامه آلیک شماره ۶۶۷۱-۴.
۱۱- فردوسی. ترجمه س. اوماریان. ایروان: ۱۹۶۲.
۱۲- شاهنامه فردوسی. ترجمه س. اوماریان. ایروان: ۱۹۷۵.
۱۳- تاریخ ترقی وفرهنگ فکری ملت ارمـن. جلـد اول، ا. آراکلیـان. ایـروان: ۱۹۵۹.
۱۴- تاریخ ادبیات کهن ارمنی. م. آبغیان. جلد ۲، بیروت: ۱۹۵۹.
۱۵- خاطراتی در باره نیکول گالاندریان موسیقیدان. آرا تر هوانیسیان. تهـران: ۱۹۶۲.
۱۶- فرهنگ نامهای شاهنامه. علی جهانگیری. تهران: ۱۳۶۹.
۱۷- مترجمان ارمنی شاهنامه. ماهنامه "لرابر"، شماره ۴. ایروان: ۱۹۸۰.
۱۸- دایرۀ المعارف بزرگ ارمنی جلدهای ۱۳-۱. ایروان.
۱۹- اصول اخلاقی در حماسه داویت ساسـونی(ارمنـی).ج. قازاریـان. ایـروان: ۱۹۷۶.
۲۰- بررسی تطبیقی روایات "دلاوران ساسون". آ. ساهاکیان. ایروان: ۱۹۷۵.
۲۱- "دلاوران ساسون" مجموعه روایات. ایروان: ۱۹۷۷.
۲۲- "دلاوران ساسون"، مجموعه روایات جدید، ایروان: ۱۹۷۷.
۲۳- حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا. تهران: ۱۳۶۳.

۲۴- فرهنگ فارسی معین.
۲۵- شاهنامه فردوسی، ژول مول. تهران: ۱۳۶۳.
۲۶- تاریخ ادبی ایران. ادوارد براون.
۲۷- تاریخ نظم ونثر در ایران و زبان فارسی، سعید نفیسی جلدهای ۱ و۲. تهران: انتشارات فروغی،۱۳۶۳.
۲۸- سخن و سخنوران. بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.
۲۹- گنج سخن. دکتر ذبیح الله صفا . جلدهای ۱، ۲، ۳. تهران: ۱۳۶۳.
۳۰- تاریخ ادبیات ایران. دکتر ذبیح الله صفا. تهران: ۱۳۵۷.

SHAHNAMEH OF FIRDOWSI AND THE ARMENIANS

BY

EDIC BAGHDASARIAN

(ED. GERMANIC)

PRINTED IN TEHRAN - IRAN 2002

ՇԱՀՆԱՄԵՆ ԵՎ ՀԱՅԵՐԸ

Էդիկ Բաղդասարյան
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0746-0 ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۶-۰ شابک